

دکتر رجائی

## بخشی باز یافته از کهن ترین ترجمه تفسیر طبری

تقسیم دانشهای بشری به معقول و منقول یکی از انواع دسته بندی‌های است که برخی از مسلمانان برای علوم قائل شده‌اند. قسمت منقول خود به دو شعبه علوم شرعی و ادبی منقسم می‌شود و تفسیر در شاخه علوم شرعی قرار دارد.

معنی تفسیر در لغت آشکار ساختن و پرده برداشتن است و در معنی خاص خود روشنگری لفظ و معنی کلام خداوند است برای درک صحیح اوامر و نواهی او و تشخیص راه درست برای وصول به مرحله معرفت، در آن حد که از توان اندک آدمی ساخته است. با این ترتیب وسعت دامنه کار مفسر آشکار می‌گردد چه برای پرده برداری از لفظ و معنی کلام الهی دانستن لغت و اشتقاق و معانی و بیان و قرابت و صبرف و نحو و کلام و اصول فقه و شأن نزول آیات و اسباب فرود آمدن قصص و ناسخ و منسوخ و حدیث و علمی از این قبیل ضرورت دارد و احاطه فردی واحد از آدمی زادگان عادی بر همه این علوم با عمر کوتاه بشر راست نمی‌آید.

از این رو هر مفسری قرآن را از دیدگاه علمی که بدان احاطه داشته تفسیر کرده است یا لا اقل آن جنبه از تفسیرش قوی تر است. فی‌المثل تفسیر فخر رازی که خود اهل حکمت است چاشنی فلسفی دارد و زمخشری بنا بر گرایش درونیش بیشتر به جنبه بیانی قرآن تکیه کرده و میبیدی از دیدگاه

عرفانی نگریسته است .

علاوه بر زمینه علمی ، چگونگی اعتقاد مؤلف در اصول و فروع و حتی قراردادستن مفسر در یکی از فرق چندگانه يك مذهب نحوه تفسیر او را تغییر می دهد . تفسیر آنکه فقط پای بند نقل است با آنکه به حکومت عقل تکیه دارد طبعاً متفاوت است ، حاصل کار اهل حدیث با اهل تأویل ، شیعه با سنی ، ظاهری با باطنی و فقیه با متکلم یکسان نمی تواند بود .

از میان تفاسیری که اعتدال در آنها رعایت شده جامع البیان فی تفسیر - القرآن معروف به تفسیر کبیر طبری است که بر روایت و درایت هر دو تکیه دارد .

صاحب این تفسیر یعنی ابو جعفر محمد بن جریر طبری بسال ۲۲۴ هـ در امل مازندران چشم بجهان گشوده و بسال ۳۱۰ در بغداد رخ در نقابِ خاک کشیده است . حدیث را که مادر تفسیر است با فقه و تاریخ و لغت بحد کمال می دانسته است و برای کسب آنها بهری و بغداد و واسط و بصره و شام و حجاز و مصر مسافرت کرده و از بزرگان اهل حدیث چون محمد بن حمید رازی و ابن جریر و نظائر آنان استماع حدیث کرده است .

در فقه بمعنای حقیقی کلمه رنج برده و عقاید پیشوایان مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت را مورد بررسی قرار داده است چنانکه فقه حنفی را نزد ابن مقاتل و فقه شافعی را در مصر نزد ربیع بن سلیمان و در بغداد نزد حسن بن محمد زعفرانی و فقه مالکی را نزد یونس بن عبدالعلی آموخته است . اما به عقاید حنبلیان اعتنائی نداشته و اصولاً امام احمد حنبل را فقیه نمی دانسته و در کتاب اختلاف الفقهاء از وی نام نبرده است و حتی آشکارا در مسجد جامع وقتی دوتن از بزرگان حنابله بنامهای ابو عبدالله جصاص و

جعفر بن عرفه درباره آیه «الرحمن علی العرش استوی» (۱) از طبری سؤال‌اتی کردند و جواب او مخالف قول احمد حنبل بود و این موضوع را بوی تذکر دادند آشکارا گفت قول احمد حنبل اعتباری ندارد و نشستن خداوند بر عرش محال است و برگفته کسی از پیروان وی نیز اعتماد نمی‌توان کرد. این سخن سبب شد که حنبله خانه‌اش را سنگباران کردند و پس از مرگ نیز از بیم آنکه مبادا قبرش را نبش و زیرورو کنند در خانه‌اش مدفون شد.

طبری در آغاز شافعی مذهب بوده ولی پس از تحقیق در مذاهب مختلفه تکیه به فکر و عقل و اجتهاد را مرجع دانسته است و شاید بدین سبب برخی چون صاحب روضات از او بعنوان مفسری شیعی یاد کرده‌اند ولی مذهب او را که پیشوای فرقه جریری‌هاست نمی‌توان از هر حیث با سایر مذاهب یکی دانست.

طبری مردی باشهامت و صریح‌اللهجه و آزاد فکر بوده و به تبعات آن نیز چنانکه گذشت گرفتار آمده است پرکاری و مجاهدت شبانه‌روزی او را از تألیف کتبی مانند تاریخ امم والملوک معروف به تاریخ طبری و تفسیر طبری و اختلاف الفقهاء و تهذیب الآثار و کتاب الاعتقاد می‌توان دریافت.

مشهور است که طبری در یک دورهٔ چهل‌ساله از عمر خود روزی چهل ورق نوشته است و بقول شاگردش ابو محمد فرغانی اگر تعداد اوراق مصنفات و مؤلفات او را از هنگام بلوغ تا پایان عمر هشتاد و شش‌ساله‌اش بشمارند و برایام زندگانش قسمت کنند به‌روزوی چهارده ورق می‌رسد. عمر دراز و پرسود طبری باقتناع گذشته و همواره از اندک عایدی ملکی که در طبرستان داشته گذران کرده است.

تفسیر طبری از نظر حدیث و تاریخ و ادب بسیار ارزنده است و

ترجمه‌اش با آنکه برابر اصل نیست (۲) در ادب فارسی مقامی ارجمند دارد خاصه که زمان و ترجمه آن معلوم و بین سالهای ۳۵۰ و ۳۶۰ یعنی زمان پادشاهی منصور بن نوح سامانی می‌باشد چنانکه در مقدمه آن آمده‌است: «و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی و دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود. این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین. پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت (۳) کردن آن بزبان تازی و چنان خواست که مرین را ترجمه کند بزبان پارسی.

پس علماء ماوراءالنهر را گرد کرد و این ازیشان فتوی کرد که روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم گفتند روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن بیارسی مرآن کس را که او تازی نداند از قول خدای عزوجل که گفت: وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه (۴). گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند و دیگران بود کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسمعیل پیغامبر (ع) همه پیغامبران و ملوکان زمین بیارسی سخن گفتندی و اول کس

۲- ظاهر آ علمای ماوراءالنهر که بامر ابوصالح منصور بن نوح سامانی مأمور ترجمه آن اثر از تازی به پارسی بوده‌اند علاوه بر افکندن سلسله اسناد مطالبی دیگر نیز از سایر مآخذ بران افزودند و در مورد ترجمه تاریخ طبری نیز همین سخن صادق است رجوع شود به برگزیده نشر فارسی س ۲۷ از دکتر معین.

۳- متن چاپی یغمائی «عمارت» است و خطاست و نسخه بدل مذکور باورقی (صو) عبارت که راجح می‌نماید.

۴- سوره ابراهیم آیه ۵

که سخن گفت بزبان تازی اسمعیل پیغامبر بود (ع) و پیغامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب براو فرستادند و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوک عجم اند .

پس بفرمود ملك مظفر ابوصالح تا علمای ماوراءالنهر را گرد کردند از شهر بخارا چون فقیه ابوبکر بن احمد بن حامد و چون خلیل بن احمد السجستانی و از شهر بلخ ابو جعفر بن محمد بن علی و از باب‌الهند (۵) فقیه الحسن بن علی مندوس را و ابوالجهم خالد بن هانی المتفقه را و هم ازین گونه از شهر سمرقند و از شهر سیحجاب و فرغانه و از هر شهری که بود در ماوراءالنهر و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب که این راه راست است .

پس بفرمود امیر سید ملک مظفر ابوصالح این جماعت علمارا تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضل‌تر و عالم‌تر اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند . پس ترجمه کردند و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکندند و اقتصار کردند بر متون اخبار و این را بیست مجلد ساختند از جمله این چهارده مجلد فرو نهادند هر یکی نیم سبع ، تا جمله همه تفسیر قرآن باشد از پس وفات پیغامبر علیه السلام تا آن‌گه که محمد بن جریر ازین جهان بیرون شد و آن اندر سال سیصد و چهل و پنج بود از هجرت پیغامبر علیه السلام و شش مجلد دیگر فرو نهادند تا این بیست مجلد تمام شد و تفسیر قرآن و قصهای یاران پیغمبر که بودند از پس او و قصهای امیران مؤمنان که بودند تا بدین وقت یاد کردیم اندر هفت مجلد، هر مجلدی یک سبع تخفیف را و بالله التوفیق والعصمة « (۶) »

۵- متن چاپ یغمائی «باب‌الهند» از نسخه بدل پاورقی نقل شد .

۶- نقل از جلد اول ترجمه تفسیر طبری چاپ حبیب یغمائی ص ۷، ۶، ۵ و علت نقل از نسخه چاپی آن است که در بخش خطی بازیافته از ترجمه تفسیر طبری موجود در کتابخانه آستان قدس این قسمت ساقط است و از میان رفته .

از ترجمه تفسیر طبری تا امروز بیش از پانزده نسخه خطی اعم از کامل و ناقص شناخته و معرفی شده است (۷) اما چند ورق از این تفسیر در کتابخانه آستان قدس بنظر اینجانب رسید که تا حال ناشناخته مانده و این مقالت در معرفی آن چند ورق است و البته این اوراق غیر از سبع پنجم تفسیر موجود در کتابخانه آستان قدس است (۸).

چگونگی کشف این بخش ناشناخته از ترجمه تفسیر طبری بدین صورت بود که هنگام بررسی عمومی قرآنهاي خطی متروک قرآنی بدخط و نونویس باگوشه‌های پوسیده (۹) بنظر رسید که متجاوز از دوست صفحه اوراق

۷- مشخصات غالب این نسخ در جلد اول ترجمه تفسیر طبری چاپ یغمائی (طهران- چاپخانه دولتی ایران ۱۳۳۹ ش) ذکر شده است و بدانجا می‌توان مراجعه کرد در کتب و مجلات مختلف نیز مقالاتی در باب کیفیت و ارزش هر يك از نسخ آمده است که برای تکمیل فائده از ص ۶ جلد اول ترجمه تفسیر طبری مزبور نقل می‌شود: مقدمه مرزبان‌نامه (قزوینی) - مجله تقدم (مجتبی مینوی) - مجله کاوه (دوره جدید) - نمونه‌سخن فارسی (دکتر مهدی بیانی) - مجله فرهنگستان (مقاله حبیب یغمائی) - کتاب ادبیات ایران (استوری Storey ۱۹۳۶) - تاریخ ادبیات ایران (تألیف هنر Herm) و ترجمه دکتر شفق) مجله یغما سال دوم (مقاله یغمائی) - مجله ایران شهر چاپ برلین ۱۹۲۳ - بیست مقاله قزوینی چاپ ابراهیم پورداود (بمبئی ۱۳۰۷ شمسی) - مجله یغما سال دوم (مجتبی مینوی)

۸- رجوع شود به جلد اول فهرست کتب کتابخانه آستان قدس رضوی فصل سوم ص ۷

شماره ۱۹ .

۹- شماره خصوصی قرآن در کتابخانه آستان قدس ۱۲۸ و شماره مسلسل آن ۸۲۳ است در صفحه اول آن با جوهر بنفش نوشته اند: «بتاریخ ۲۸ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۴۳ داخل عرض شد» و به مهر بیضی شکل کوچک قائم مقام رضوی تولیت آستانه مقدسه مهووست . در صفحه ۲ نیز مهر مربع مستطیل بزرگ کمیسیون اصلاحات آستان قدس با شماره‌های فوق‌الاشعار دیده می‌شود .

کهن در میان دارد با ترجمه‌هائی در ذیل سطور و تفسیری سخت استوار در آغاز و گاه انجام سوره‌ها و یا فواصل سور بزودی دانسته شد که این چند ورق دیرسال، بازمانده بخشی از ترجمه تفسیر طبری است که علائم نسخه‌شناسی نشان می‌دهد در حدود قرن ششم هجری از روی متنی کهنه‌تر تحریر یافته‌است.

قسمت نونویس قرآن با خطوط مختلف توسط کاتبان غیر حرفه‌ای بدخط و بی‌هیچ نظم و ترتیب انجام گرفته‌است. گاه با قلم درشت شش سطر در یک صفحه و گاه با قلم ریزتر تا سیزده سطر در صفحه نوشته‌اند و جنس کاغذ نیز نو و با ضخامت‌های مختلف است. قرآن یا نونویسی‌هایش در فیروزآباد میباید یزد مشوش و نامرتب صحافی شده و در غره ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۸ هجری (قطعا شمسی) بر روضه رضویه وقف شده‌است. از آغاز قرآن تا صفحه ۱۸۸ آن نونویس است و بعد مقداری اوراق کهن وجود دارد که پیاپی نیست بدین صورت که در میان صفحات این قرآن که قطعش رحلی و متجاوز از ششصد صفحه‌است جمعا ۲۵۸ صفحه از اوراق کهن از قسمتهای مختلف قرآن قرار دارد (۱۰) که ترجمه غالب کلمات این صفحات در ذیل

- ۱۰- وضع ۲۵۸ صفحه اوراق کهن بدین شرح است: **سوره نساء** از آیه ۶۴ تا نیمه بیشتر آیه ۹۱ - از جزء آخر آیه ۹۱ تا نیمه اول آیه ۹۵ ساقط است - از نیمه دوم آیه ۹۵ تا آخر آیه ۱۱۶ وجود دارد - آیه ۱۱۷ و نیمه از ۱۱۸ و جزئی از ۱۱۹ و نیم اول آیه ۱۲۰ نونویسی شده‌است. از نیمه دوم آیه ۱۲۰ تا آخر **سوره النساء** موجود است. **سوره مائده** تا نیمه اول آیه ۳ موجود است - از نیمه دوم آیه ۳ تا اندکی از آیه ۵ ساقط است - از قسمت دوم آیه ۵ تا آخر سوره برجاست. **سوره انعام** از اول سوره تا جزئی از آیه ۲۰ موجود است - از قسمت دوم آیه ۲۰ تا آخر سوره ساقط است - **سوره اعراف** از اول سوره تا آیه ۲۱ موجود - از آیه ۲۲ تا نیم اول آیه ۲۶ ساقط است - از نیم دوم آیه ۲۶ تا آخر آیه ۷۳ (بجز یک کلمه الیم) موجود است - از آیه ۷۴ تا آخر آیه ۷۷ (بجز کلمه مرسلین) ساقط است - از آیه ۷۸ تا قسمت اعظم آیه ۱۶۸ موجود و باقی ساقط است.

سطور نوشته شده است و تنها در ۳۴ صفحه از تمام قرآن تفسیر فارسی که همان ترجمه تفسیر طبری باشد وجود دارد از این ۳۴ صفحه هم تنها ۱۶ صفحه آن تمام و کمال تفسیر است و بربقیه اوراق یعنی ۱۸ صفحه دیگر از یک سطر تا چهارپنجم صفحه تفسیر نوشته شده است و افسوس و هزار افسوس که بقیه یعنی قسمت اعظم این گنجینه گرانهارا تصاریف روزگار به یغما برده و جز این چند برگ چیزی بر جای نگذاشته است. همین اوراق باقی مانده نیز با وصالی‌های بیخردانه قسمتی ناخواناست و بهرحال هر چه هست غنیمت است.

این ۲۵۸ صفحه اوراق کهن مترجم قرآنی که ۲۴ صفحه آن بشرحی که گذشت حاوی ترجمه تفسیر طبری است (۱۱) بزعم نگارنده باتوجه به وضع عبارات شاید کهنه‌ترین ترجمه تفسیر طبری باشد که تا امروز می‌شناسیم. برای اثبات این مدعا تمام قسمت‌های تفسیری مورد بحث بانسخه چاپی حبیب یغمائی که صورت چاپی نسخه موجود در کتابخانه سلطنتی ایران می‌باشد و براساس مقدمه آن بین ۱۳ ترجمه تفسیر طبری شناخته شده در دنیا تا آن روز کهن‌ترین بوده است مقایسه شده است تا با توجه به عبارات تفاوت بسیار آنها آشکار گردد و اینک چند نمونه بدست داده

۱۱- وضع و میزان تفسیر فارسی در صفحات بدین شرح است: ص ۲۶ سه سطر  
 ص ۲۷ بیش از نیم صفحه ص ۵۰ نیم سطر ص ۵۱ تمام صفحه ص ۵۲ اکثر صفحه  
 ص ۵۹ شش سطر ص ۶۰ و ص ۷۰ بیش از نیم صفحه ص ۷۱ شش سطر ص ۷۸ نیم  
 بیشتر صفحه ص ۷۹ دوونیم سطر ص ۹۱ یک سطر ص ۹۲-۹۳ تمام صفحه ص ۹۴ نیم صفحه ص ۱۰۵  
 پنج سطر ص ۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸ تمام صفحه ص ۱۱۸ هفت سطر ص ۱۱۹ چهار سطر ص ۱۲۰ اکثر  
 صفحه ص ۱۲۱ تمام صفحه ص ۱۲۲ دو سطر ص ۱۶۱ پنج سطر ص ۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۷۵  
 و ص ۲۲۳ تمام صفحه ص ۲۲۴ شش سطر ص ۲۲۸-۲۲۹ تمام صفحه ص ۲۴۰ نیم بیشتر صفحه  
 ص ۲۵۲ تمام صفحه.



می‌شود تا ارزش ورقهای بازیافته از استواری و کهنگی لغات فارسی و کیفیت بکاررفتن حروف اضافه و روابط و سبک سخن آن روشن گردد و خواننده محقق را انگیزه‌ای باشد برای بررسی سایر مقایسات:

## اوراق بازیافته کتابخانه آستان قدس

## نسخه چاپ یقمانی

موسی علیه‌السلام از خدای تعالی درخواست تا آن سپاه فرعون هر چه بودند برسر آب آمد. از اسپان و سلاح و هر چه با ایشان بود و از آن وقت باز هرگز هیچ مرده در زیر آب نماند. ص ۳۸۴-۳۸۳

موسی از خدای عزوجل حاجت خواست تا آن سپاه فرعون و همه هرچ بود بایشان همه برسر آب آورد از ستور و سلاح و سوزیان و از آن گاه باز نیز هیچ مرده زیر آب اندر نماند.

\* \* \*

\* \* \*

پس قابیل چشم همی داشت تا کی باشد که هابیل را غافل دریابد تا او را هلاک کند.

پس قابیل هم بران حدیث همی بود و چشم همی داشت تا کی باشد که غفلت یابد از هابیل تا او را بکشد.

و هابیل شبان بود و پیوسته از دنباله گوسفندان گردیدی و قابیل چشم بدان نهاده که کجا او را خالی دریابد. تا وقتی که هابیل برسر کوهی در خواب شده بود و قابیل بدو در رسید، و او را چنان در خواب دید، و گفت که اکنون فرصت یافتم بکشتن او. و سنگی بزرگ برداشت و برسر او زد و او را بکشت.

و هابیل بن آدم شبان بود و همه روز سوی گوسفندان رفته بودی و قابیل چشم همی داشت تا وقتی که او را بیافت برسر کوهی خفته پس برفت و یکی سنگی کلان برگرفت و برسر او زد ناگاه و او را بکشت. پس چون کشته بود هابیل راندانست کاورا چکنده تا ناپیدا باشد و از آدم همی ترسید کاورا همچنان دست

## اوراق بازیافته کتابخانه آستان قدس

بازدارد پس او را بپشت اندر کشید  
و همی برد و ندانست کاورا کجا  
باید بردن . ص ۱۰۸-۱۰۷

## نسخه چاپ یفمانی

و چون کشته بود ندانست که چه  
می باید کرد و کجا پنهان باید کرد .  
و از آدم می ترسید . و او را همچنان  
کشته رها نمی یارست کرد و جانی  
پنهان نمی دانست کرد .

ص ۳۹۷-۳۹۶

\*\*\*

پس آدم را ازین کار آگاه شد ، و  
طلب قابیل می کرد تا او را نیز باز  
کشد ، و چندان که او را طلب کرد  
هیچ جای باز نیافت . و قابیل از ترس  
پدر خویش آدم در جزیرها و کوهها  
و بیابانها می گردید ، و بهیچ خلق  
پیدا نمی یارست بود از ترس آدم .  
ص ۳۹۷

پس آدم ازین کار آگاه شد و بطلب  
قابیل اندر ایستاد کاورا باز بکشد  
و قابیل بگریخت و بجهان اندر شد  
و هر چند قابیل را آدم همی بیش  
جست هیچ جای باز نیافت و همچنان  
آدم گوش بر او همی داشت .  
ص ۱۰۸

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

\*\*\*\*

و سبب این آیت آن بود که در آن وقت  
که پیغامبر صلی الله علیه هنوز در  
حال حیات بود ، روزی اندر مسجد  
نماز همی کرد سالیلی اندر آمد و  
سؤالی می کرد و چیزی می خواست

و سبب این آیت آن بود که بدان  
وقت که پیغامبر زنده بود روزی  
علی اندر مزگت نماز همی کرد سالیلی  
اندر آمد و چیزی خواست و علی  
بنماز اندر بود بر کوع اندر شده و

## نسخه چاپ یفمائی

انگشتی بانگشت اندر داشت اندر رکوع بیرون کرد و قرآن (۱۲) سائل داد ایزد تعالی این آیت بفرستاد گفت: انما ولیکم الله ورسوله .

ص ۱۲۰

## اوراق باز یافته کتابخانه آستان قدس

و علی اندر نماز بود و در رکوع شده بود . و در رکوع انگشتی از دست بیرون کرد و بدان سائل داد، و ایزد تعالی این آیت بفرستاد: انما ولیکم الله ورسوله ... ص ۱۲۴

\*\*\*

... بفرمود تا هر کس بروی عزیزتر بودی بامداد چون بسلام اندر آمدی تا آن پتک بر سر او همی زدی تا آرام یافتی از آن درد و گفتمی خدمت شما مرا اینست و من بدین از شما سپاس دارم و پس چون این پشه ببینی نمرود اندر شد هزار سال مملکت رانده بود پس از آن چهار صد سال بزیست با آن پشه چون هزار و چهار صد سال تمام شد نمرود بمرد . ص ۱۷۵

... بفرمود تا هر کس بروی عزیزتر بودی بامداد چون بسلام و خدمت او آمدی آن سلاح و چماق که بردست داشتی بر سر او زدی و او پاره ای آرام همی یافتی از درد، و گفتمی که من از شما بدین خدمت خرسندم و خدمتی دیگر نمی فرمایم . و چون آن پشه در بینی نمرود شد نمرود هزار سال مملکت رانده بود، و چون پشه در بینی او بود چهار صد سال دیگر بزیست با آن پشه ، و خدمت کاران او را خدمت همین بود که هر بامداد که بخدمت رفتندی چیزی بر سر او زدندی . تا یک روز خدمت کاری خاص بامداد بخدمت شد و گریزی قوی در دست

۱- قرآن = قرآن . ادغام حروف در رسم الخط این تفسیر بسیار دیده می شود .

## اوراق بازیافته کتابخانه آستان قدس

## نسخه چاپ یغمائی

داشت و گفت که من امروز خدمتی  
 نیک بکنم که او را خوش آید. و آن  
 گرز بر فرق او زد و سرش بدو باز  
 افتاد و آن پشه چون بجشکی (۴) (۱۳)  
 شده بود و بپرید و نمرود بمرد و  
 هزار و چهارصد سال ملکت براند.  
 ص ۴۹۵-۴۹۴

\*\*\*\*

### مختصات بخش بازیافته از ترجمه تفسیر طبری موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی

کاغذ ختایی ضخیم خنایی، هر صفحه دارای شش سطر بخط ثلث حلبی  
 و شش سطر ترجمه زیر سطور غالباً بخط نسخ و گاه ثلث، صفحاتی که  
 تمام آن حاوی تفسیر فارسی است دارای هفده سطر، عنوان صفحه‌های  
 تفسیری فارسی بخط زرین سایه‌دار و اعراب به‌سرخ، اعراب آیات  
 به‌سیاهی، فواصل بین آیات دوایر چند ترک زرین، سر سوره‌ها مستطیلی  
 دارای اندکی تذهیب در طرفین مستطیل، آسامی سوره‌ها مستطیلی و قلم  
 زرگاه تحریردار در زمینه لاجوردی ستاره‌نشان.

قطع ۲۶×۳۵ سانتی‌متر اندازه مسطر در تحریر ۱۹×۲۸، غالب  
 صفحات وصال شده و جای بجای کاغذ چسبانیده و گاه نونویسی شده -  
 مقداری از دوایر حاشیه که باقی مانده است کبودرنگ و میانه زرین با  
 شعاعهای کوتاه در اطراف آن نشان می‌دهد که لااقل دو سانتی‌متر از  
 حواشی صفحات زیر تیغه برش صحافی از بین رفته است.

**رسم الخط:** پاره‌ای از مختصات مشترك همه نسخ کهن در این متن نیز دیده می‌شود نوشتن «ب» و «پ» و «ج» و «ج» همانند هم و با يك نقطه، رعایت قاعده «دال» و «ذال»، نوشتن «آنچ»، «هرج» و «آنك» بجای «آنچه»، «هرچه» و «آنکه» و «کی» بجای «که» (نه در همه موارد). برخی مختصات هم دیده می‌شود که در همه متون نیست از این قبیل:

۱- ادغام دو حرف هم جنس: دوستر بجای دوست‌تر  
 «اکنون اگر فرمایی تا من پدر خویش را بکشم که او باری منافق است  
 من منافقی را کشته باشم دوستر دارم از آنچ مومنی را» ص ۵۲ - ایضاً:  
 فرآن بجای فرا آن

«علی بنماز اندر بود برکوع اندر شده و انگشتری بانگشت اندر داشت  
 اندر رکوع بیرون کرد و فرآن سائل داد» ص ۱۲۰.

۲- نوشتن پاره‌یی از کلمات با املائی غیر معهود: طلخ بجای تلخ،  
 «...من دیگر باره طلخی جان‌کندن نتوانم چشیدن» ص ۱۶۳  
**طرکیدن بجای ترکیدن:**

«چنین گویند جزوی از جزوها نور خویش برآن کوه برافکند کوه  
 برخویشتن بطرکید» ص ۲۳۹  
 ۳- حذف همزه: بیستاد بجای بايستاد  
 «و چون بسَر گور سام رسیدند عیسی از دور بیستاد و دور رکعت  
 نماز کرد» ص ۱۶۳

ایضاً: ازین بجای از این، اندرست بجای اندراست  
 «و ازین قصها که بدین سورة النساء اندرست [برخی] یاد کرده شد»  
 ص ۷۰

۴- حذف یای بدل از کسره اضافه: قصها عیسی بجای قصهای عیسی،

«و اندر آل عمران لختی گفته آمد ازین قصها عیسی ابن مریم» ص ۵۹-۵  
 درباره فصل و وصل «که» و طرز کتابت آن ضابطه مشخصی در  
 این متن بنظر نمی‌رسد:

الف: گاه مانند کتابت امروزین است: «و دیگر فرعون که خدایی  
 دعوی کرد» ص ۲۳۳

ب: گاه بدون «ها» و جدا نوشته می‌شود: «و اندر آل عمران لختی  
 گفته آمد ازین قصها عیسی ابن مریم و آن علامتها ك از ایشان پدید آمد»  
 ص ۵۹. **روقی کتب مقدسه**

لازم به تذکر است که این «ك» گاه بصورت تمام است چنانکه گذشت  
 و گاه نیز بصورت کاف اول یعنی کِ .  
 ج: گاه بدون «ها» و متصل به کلمه بعد از خود است (و این صورت  
 بر سایر صور فزونی دارد):

«ومن همی دانم کتو او را بفرمایی کشتن کتو پیغامبر خدایی» ص ۵۲-۶  
 پس از واوهای اشباعی گاه الفی آمده است و این رسم الخط در  
 پاره‌یی از قرآن‌های خطی کهن دیگر نیز دیده شده است: «آرزوا آمدش  
 دیدار او» ص ۲۳۸

ایضاً: «و چون او بیرون آید او را جادوا خوانند» ص ۶۰.  
 املائی «خوانند» نیز بدون «واو» معدوله قابل توجه است.

۷- گاه کاف پارسی (گ) را با قراردادن سه نقطه در بالای آن مشخص  
 کرده است (یگش):

«همه یاد کنیم اندر تفسیر این آیت که خدای گفت عزوجل...»  
 ص ۷۰

ایضاً: «گفت نه من وعده کرده‌ام که [تا] محمد رسول من مرا نبیند

- هیچ کس مرا نبیند» ص ۲۴۰
- ۸- نوشتن حروف متروک و کهنی که تلفظی بین «فاء» و «واو» (فـو) داشته‌است با گذاردن سه نقطه بر روی «فا» (یِف): « و ابر عذاب آمد از آسمان و زقانه آتش از میان آن بیرون همی‌آمد» ص ۶۰
- ۹- تلفظ پاره‌یی از کلمات برخلاف معهود:
- الف - نمایاندن تلفظ کلماتی بصورت مفتوح برخلاف معمول:
- خَدای بجای خدای، «ومن ازخشم آنکِ ترسیدم کِ رحمت خَدای او را اندر یابد ازان روز باز همی ترسیدم» ص ۲۳۳
- ایضاً خَداوند بجای خداوند، «گفت دوست شما و یار شما و خَداوندگار شما منم کِ خدای ام و پیغامبر منست وان مومنان اند ک نماز کردند و صدقه دادند اندر رکوع یعنی علی» ص ۱۲۰
- شکاف بجای شکاف: «آن آتش بر مثال سیمرخ ازان شکاف کوه بیامد و بدان قربان هایبل برنشست» ص ۱۰۷
- پَسَر بجای پسر و پسر: «آدم گفت یا پسر خدای عزوجل مرا چنین فرموده‌است» ص ۱۰۶ و «و این عبدالله ابی را یکی پَسَر بود نام او عبدالله بود» ص ۵۱
- شَکَم بجای شکم: «پس یکی دختر آمده بود آدم را با قایل بیک شکم» ص ۱۰۶
- سَخَن بجای سَخَن (نزدیک به صورت پهلوی آن): «قبضه‌یی خاک بر گرفتیم از زیر پای جبریل و این رسول اینجا جبریل است و بران گوساله افکندم تا بسَخَن آمد» ص ۹۳
- بسیار بجای بسیار: «اما این قصه اهل کتاب ایدون بود کایشان با پیغامبر بسیار مناظرها کردند» ص ۶۰

«با» اعم از اینکه حرف اضافه باشد یا برای تاکید همه جا مفتوح آمده است مانند:

بای اضافه: بسوره بجای بسوره: «و حدیث کشتن آنکسها که گوساله پرستیدند بشرح گفته آمده است بسوره البقره» ص ۹۴  
 ایضاً بمن بجای بمن: «و خدای عزوجل او را فرمود که خلق را بمن خوان و دعوت کن» ص ۱۶۱

بای تاکید: بیامد بجای بیامد: «پس چون این سوره بیامد همه مردمان بران بودند که پیغامبر علیه السلام عبدالله بن ابی را بکشد و نکشت او را» ص ۵۱

ایضاً بگذشت بجای بگذشت: «پس چون این حدیث بگذشت موسی مر بنی اسرائیل را برداشت و بمصر باز آورد» ص ۹۳  
 ب - نمایاندن تلفظ کلماتی بصورت مکسور برخلاف معمول: پرستیدن بجای پرستیدن: «و حدیث کشتن آنکسها که گوساله پرستیدند بشرح گفته آمده است بسوره البقره» ص ۹۴

ج - نمایاندن تلفظ کلماتی بصورت مضموم برخلاف معمول: مسلمانانی بجای مسلمانانی: «سدیگر سال گویند روزه نداریم چون بنگری مسلمانانی خود یکسر رفت» ص ۱۱۹  
 دهم بجای دهم: «هرآن کسی خدای عزوجل قربان او بپذیرد من این دختر او را دهم» ص ۱۰۶

برم بجای برم: «گفت کوری مادر آورد برم و پیسی برم» ص ۱۶۲  
 دارم بجای دارم: «و آنکه من کشنده پدر خویش را بکشم که دل من احتمال نکند که کشنده پدر خویش را دست باز دارم» ص ۵۲



بکار رفتن الف اطلاق: «هر ان کسی که خدای عزوجل قربان او بپذیرد من این دختر او را کدهم قایل گفتا روا باشد» ص ۱۰۶ - ایضاً: «عیسی او را گفت تو کیستی گفت منم سام بن نوح گفت و من کیستم گفتا تو عیسی ابن مریم پیغامبر خدای عزوجل» ص ۱۶۳.

استعمال فرا: «پس این بنی اسرائیل که قوم موسی بودند بدان وقت که آن مردمان را دیدند که سر گاو همی پرستیدند فراموسی گفتند یا موسی ما را خدایی کن همچنانکه ایشانرا» ص ۹۲.

ایضاً: «چون این آیت فرا جبرئیل داد تا به پیغمبر آورد» ص ۲۳۳.  
استعمال پیشوند فرو: «و این نختی اینجا گفته آمد تا آیت فرو نشود» ص ۹۴.

ایضاً: «اشترا زانو بزمین آورد پیغامبر کالای خویش را از اشتر فرو گرفت» ص ۷۱.

استعمال «با» بجای «به»: «پیغامبر عیه السلام جبرئیل را باز پس فرستاد تا اندر خواهد از خدای عزوجل تا این نماز کم کند پس همی کرد تا با بیست نماز آمد» ص ۷۸.

ایضاً: «خواست کان دختر را که قایل بهم شکم آمده بود بهاییل دهد و آنک با هاییل بهم شکم آمده بود با قایل دهد» ص ۱۰۶.

استعمال باء تاکید قبل از نون نفی: «آن نیز بگفت و هم بنگر ویدند» ص ۱۶۲.

ایضاً: «و از ان گاه باز نیز هیچ مردّه زیر آب اندر بنماند» ص ۹۲.  
بکار رفتن «بد»<sup>۱۴</sup> بجای باء اضافه هنگام اتصال به کلمه بی: «و سبب واجب شدن این مسح و نماز چنان بود که شب معراج پیغامبر را صلی الله علیه

۱۴- اصل پهلوی آن «بت» است.

بداسمان بردند» ص ۷۸

استعمال «باز» در معنی به بعد و به: «و من از خشم آنکِ ترسیدم که رحمت خدای او را اندر یابد ازان روز باز همی ترسیدم» ص ۲۳۳ - ایضاً: «و این قصه چنان بود که بدان وقت که عیسی بن مریم علیه السلام باز بیت المقدس باز آمد» ص ۱۶۱

بکاررفتن «باز» در معنی شرط و استمرار: «ملک الموت گوید یا رب اگر من دانستمی که جان کندن بدین دشخواری باشد هرگز جان هیچ کس برنگرفتمی» ص ۲۷.

ایضاً: «و گر کسی مخصوص بودی و زنده ماندی آن محمدمصطفی بودی که گرامی ترین خلق بر خدای عزوجل پیغامبر ما بود» ص ۲۷  
در معنی استمرار: «و مر پیغامبر علیه السلام دوست داشتی و هر زمانی سوی پیغامبر آمدی و گفتی یا رسول الله باید که مرادستوری دهی تا پدر خویش را بکشم از بهر آنک او منافق است» ص ۵۱

استعمال «آن» به نشانه تعریف (عهدذکری): «و آدم علیه السلام پیامد و دعا کرد آن آتش بر مثال سیمرغ ازان شکاف کوه بیامد و بدان قربان هابیل برنشست» ص ۱۰۷. کوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
تخفیف مصوت: «پس موسی بدان کوه نگرست آن تجلی بیفتاد» ص ۲۳۹

استعمال «مر» پیش از مفعول بیواسطه: «پس پیغامبر علیه السلام آنجا نرفت و مرعلی را بفرمود تا برفت و آن مزگت را ویران کرد» ص ۵۱  
ایضاً: «پس ایزد تعالی مرابلیس را گفت من ترا زندگانی دادم تا وقت معلوم» ص ۲۷

بکاررفتن دو حرف اضافه قبل و بعد از مفعول بیواسطه: «پس او را

پیشیت اندر کشید و همی برد و ندانست کاو را کجا باید بردن» ص ۱۰۸  
 ایضاً: «و فرعون با سپاهش همه زیر آب اندر بماندند و هیچ خلق از  
 ایشان بر سر آب نیامد» ص ۹۱-۹۲  
 تکرار:

الف -- در حرف اضافه: «و علی بنماز اندر بود بر کوع اندر شده و  
 انگشتری بانگشت اندر داشت اندر رکوع بیرون کرد و فرآن سائل داد»  
 ص ۱۲۰

ب - در اسم اشاره: «اما این آیتها اندر شان عیسی است و اندر شان  
 مادر او مریم و این قصها بچند جای گفته آمده است بدین کتاب اندر و اندر  
 آل عمران لختی گفته آمد ازین قصها عیسی ابن مریم» ص ۵۹.  
 ج - در ضمیر: «پس قصه منافقان آید و گفتار ایشان و کردار ایشان  
 و آنچه ایشان با پیغامبر کردند از منافقی» ص ۲۶

د - در فعل: «و اما اندر آیت علی گفت الذین آمنوا نون جمع باشد  
 آمنوا و او جمع باشد الذین نون جمع باشد یقیمون و او جمع باشد و یوتون  
 و او جمع باشد و هم میم جمع باشد و هم میم جمع باشد راعون و او جمع  
 باشد» ص ۱۲۲-۱۲۱

استعمال آنچه بجای آنکه: «اکنون اگر فرمایی تا من پدر خویش را  
 بکشم که او باری منافق است من منافقی را کشته باشم دوستر دارم از  
 آنچه مومنی را» ص ۵۲

بکار رفتن وجه مصدری: «چون او بمرد هیچ خلق دیگر از منافقان  
 سر بر نیارست کردن» ص ۵۲

ساختن مصدر از اسم عربی با افزودن یای مصدری: «اما این آیت  
 اندر شان بوبکر الصدیق فرو آمده است و بشان خلیفتی او» ص ۱۱۸

استعمال فعل از مصدر «شایستن»: «و مر پیغامبر را گفت کجا خواهی که باشی بزیر خواهی یا زیر پیغامبر گفت هر کجا باشد شاید.»  
ص ۷۱

جمع‌بستن کلمه جمع عربی: «و اکنون یاد کنیم مولود پیغامبر علیه السلام و حدیث انوشیروان و آن علامتها و معجزاتها کپیغامبر را بود علیه السلام» ص ۷۰

جمع آوردن فعل پس از «کس»: «و آن آن روز باشد که خدای تعالی گوید لمن الملك الیوم پس هیچ کس جواب ندهد کاندر هفت آسمان و هفت زمین هیچ کس نجنبند.» ص ۲۷

### نموداری از لغات

#### آزرم:

«گفت یا رسول الله پدر من منافق بود اکنون بمراد چنان باید که آزرم مرا بیایی و بر او نماز کنی» ص ۵۲

#### احتمال کردن:

«هنگامی کسی را بفرمایی تا پدرم را بکشد و آنگه من کشنده پدر خویش را بکشم که دل من احتمال نکند که کشنده پدر خویش را دست باز دارم» ص ۵۲

#### اندر ایستادن:

«پس آدم ازین کار آگاه شد و بَطَلَب قایل اندر ایستاد کاو را باز بکشد» ص ۱۰۸

#### بازپسین:

«و بخرها درست آمده است کبازپسین کسی کمیرد ملک الموت

باشد» ص ۲۷

### بر آمدن:

«و چون یکچند برآمد خدای عزوجل ایشانرا فرمود که بحرب حباران روید» ص ۹۳.

### برایستادن:

«پس قایل بکار هابیل برایستاد و گفت من ترا بکشم» ص ۱۰۷.

### بی چگونه:

«هر که شب چهارده ماه را بیند داند بی گمان کان ماهست همچنان ماه را بیند بی چون و بی چگونه و بی گمان بدانید کان خدای است و او را همی بینید» ص ۲۴۰.

### پیدا کردن

«خدای عزوجل او را فرمود که خلق را بمن آخوان و دعوت کن و حجت‌های خویش خلق را پیدا کن» ص ۱۶۱.

### پیرامن:

«و آتش هیچ پیرامن قربان قایل نگشت» ص ۱۰۷.

### چشم داشتن:

«پس قایل هم بران حدیث همی بود و چشم همی داشت تا کی باشد که غفلت یابد از هابیل تا او را بکشد» ص ۱۰۷.

### داده:

«گفت من اندر زمان ملکی داده زادم و آن ملک دادده انوشیروان بود» ص ۷۰.

### دروغ زن:

«کتو او را بفرمایی کشتن کتو پیغامبر خدای و راست گویی و او

متناقض است و دروغ‌زن» ص ۵۲ .

### دشخواری:

«ملك الموت گوید یا رب اگر من دانستمی کجان کندن بدین دشخواری باشد هرگز جان هیچ کس برنگرفتمی» ص ۲۷

### دوژخ:

«خدای عزوجل گفت من دوژخ پر کنم از تو و از آنک متابعت تو کند» ص ۲۷

### دیگرگاه:

«کرا خواهید تا زنده کنم گفتند نگاه کنید تا کیست کاز دیگرگاه باز برآمده است» ص ۱۶۲

### زفان:

«و چون غرقه خواست شدن این سخن بر زفان او برفت» ص ۲۳۳ .

### زفانه:

«و ابر عذاب آمد از آسمان زفانه آتش از میان آن بیرون همی آمد» ص ۶۰ .

### سر برگردن:

«و تا او زنده بود پیغامبر علیه السلام اندر عذاب او بود چون او بمرد هیچ خلق دیگر از منافقان سر برنیارست کردن» ص ۵۲

سه‌دیگر:

«و کوهها مدینه احد است و رضوی است و رمانست و این سه‌دیگر هم از آنست» ص ۲۳۹ .

### سوزیان:

«موسی از خدای عزوجل حاجت خواست تا آن سپاه فرعون و همه هرچ بود با ایشان همه بر سر آب آورد از ستور و سلاح و سوزیان و ازان گاه باز نیز هیچ مُردۀ زیر آب اندر بنماند» ص ۹۲

### شبان‌روز:

«پس از خدای عزوجل اندر خواست کامت او را نمازی فرماید خدای عزوجل او را پنجاه نماز فرمود شبان‌روز اندر» ص ۷۸

### شدن:

«چون بدروازه بیرون شد گازران را دید که همی جامه شستند» ص ۱۶۳

### شرم‌زده:

«پس موسی بن عمران گفت یا رسول الله این پنجاه نماز پذیرفتی از خدای عزوجل و امتان تو این بجای نیارند و تو بدین اندر شرم‌زده‌گردی» ص ۷۸

### فرو آمدن:

«پیغامبر برانجا فرو آمد» ص ۷۱

### کبی:

«و این مسخ بود چون قوم عیسی که مسخ گشتند و خوک و کبی<sup>۱۵</sup> گشتند» ص ۱۶۵

### کلان:

«پس برفت و یکی سنگی کلان برگرفت و بر سر او زد ناگاه و او را بکشت» ص ۱۰۸

۱۵- چون «کبی» و هم «کبی» در لغت بمعنی بوزینه آمده است و در رسم الخط کهن ب و پ هر دو بایک نقطه نوشته می‌شود نمی‌توان دانست که در این مورد مراد نویسنده کبی است یا کبی.

**گوش داشتن :**

«و هر چند قابیل را آدم همی بیش جست هیچ جای باز نیافت و همچنان آدم گوش بر او همی داشت» ص ۱۰۸

**لخت :**

«کوه بر خویشتن بطرکید و بشش لخت گشت» ص ۲۳۹

**لوش :**

«جبریل بقعر دریا فرو شد و از آن لوش دریا لختی بر آورد و بدهان او فرو کرد» ص ۲۳۳

**مادر آورد :**

«پسر گفتند دیگر چداری گفت کوری مادر آورد ببرم و پیسی ببرم» ص ۱۶۲

**مزگت :**

«و بر کنار مدینه مزگتی کرده بودند» ص ۵۱

**مفاک :**

«پس چون آن کلاغ را کشته بود زمین را بکند بمنقار و مفاکی بکرد و آن کلاغ مردده را زیر خاک پنهان کرد» ص ۱۰۸

**نبشتن :**

«و پیغامبر علیه السلام هم بشب اندر کاتبان وحی را بخواند و بگفت تا نبششتند هم بشب اندر» ص ۱۷۵

در پایان ذکر این نکته شاید ضروری باشد که در نقل عبارات فارسی و عربی عین رسم الخط متن اصلی رعایت شده است مگر در مورد نقطه گذاری حروف فارسی که برای آسانی کار خوانندگان موافق آئین امروزی نوشته



آمده است یعنی پ و چ با سه نقطه و کاف فارسی با دو سرکش و یای بدل از کسره اضافه بصورت کامل نه جزئی ازان .  
 امید است این چند صفحه بازمانده و بازیافته از کهن‌ترین نسخه ترجمه تفسیر طبری که صورت افست آن اوراق نیز برای مزید فایده در پایان آورده شده است و نمودار دیگری از سبک نگارش پرفروغ و استوار نیاکان خردمند و چیره‌دست و شیرین‌قلم ماست اهل تحقیق را سودمند افتد.

احمدعلی رجائی

مهر ماه ۱۳۵۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ  
وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا .

سورة ٤ ، نساء ، آیه ١٠٤

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

ترجمه سورة النساء و قصتها

و این سورة النساء [بیشتر اندر حدیث زنان است ، و نگاه داشتن ایشان ، و عشره ایشان ، و آیتهای میراث بخشیدن و نگاه داشتن حدهای خدای عزوجل . پس قصه منافقان است و گفتار ایشان ، و کردار ایشان ، و آنچه با پیامبر علیه السلام کردند از منافقی ، اما اول این سورة . . . .

ص ٣١٤

\*\*\*

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

. . . . . (١)

و این سورة النساء بیشتر اندر حدیث زنان است ، و نگاه داشتن ایشان ، و عشره ایشان ، و آیتهای میراث بخشیدن و نگاه داشتن حدهای خدای عزوجل . پس قصه منافقان آید و گفتار ایشان و کردار ایشان و آنچه ایشان با پیامبر کردند از منافقی . اما اول این سورة . . . .

ص ٢٦

\*\*\*

١- عنوان زیر برش صحافی از بین رفته است .

٢- از اینجا ٩ صفحه از متن اصلی افتاده است به قیاس صفحات چاپ یغمائی (از نیمه

صفحه ٣١٤ تا نیمه صفحه ٢٢٢) .

پس چون مرگ قضی کرده باشد بر همه، یکی مخصوص نباشد از میان که او را نباید مردن و اگر کسی مخصوص بودی وزنده ماندی جز محمد مصطفی نبودی صلی الله علیه، که گرامی‌ترین خلقان بر خدای عزوجل محمد مصطفی بود، صلی [الله] علیه وسلم، پس چون از دنیا رحلت کرد از بهر آن که مرگ قضاست بر همه خلق، و هیچ کس از مرگ نرهد. پس ایزد تعالی گفت ابلیس را که من ترا زندگانی دادم تا آن وقت معلوم، و وقت معلوم آن روز باشد که قیامت خواهد بودن، و خلق همه بیک جا بمیرند و هیچ کس زنده نماند از جمله خلائق، نه جبریل و نه میکائیل و نه اسرافیل و نه عزریایل که ملك الموتست. و بخبرهای درست آمده است که باز- پسین کسی که بمیرد ملك الموت باشد. و ایزد تعالی جان او برگیرد چنان که خواهد. ملك الموت گوید که یا رب اگر من دانستمی که جان کننن بدین

[پس چون مرگ] ۱ قضا کرده باشد بر همه خلق یکی مخصوص نباشد از ایشان کوی را نباید مردن و گر کسی مخصوص بودی و زنده ماندی آن محمد مصطفی بودی که گرامی‌ترین خلق بر خدای عزوجل پیغامبر ما بود پس بمرد از بهر آنک مرگ قضا کرده بود بر همه خلق و هیچ خلق از مرگ نرهد. پس ایزد تعالی مر ابلیس را گفت من ترا زندگانی دادم تا وقت معلوم، و وقت معلوم آن روز باشد که خلق همه بمیرند و هیچ خلق زنده نماند از جمله خلائق نه جبریل و نه میکائیل و نه عزریایل كملك الموت است. و بخبرها [ی] درست آمده است که باز- پسین کسی که میرد ملك الموت باشد. و ایزد تعالی جان او برگیرد چنانکه خواهد. ملك الموت گوید یا رب اگر من دانستمی که جان کننن بدین دشواری باشد هرگز جان هیچ کس برنگرفتمی و آن آن روز باشد که خدای تعالی گوید لمن الملك الیوم؟ پس هیچ کس

۱- سه کلمه‌ای که در داخل قلاب نهاده شده در متن اصلی خطی نیست و برای تکمیل

جمله با استفاده از متن چاپی آورده شده است.

دشخواری است هیچ خلق را جان نگرفتی . و آن آنست که ایزد تعالی آن روز گوید که امروز پادشاهی کی راست ؟ چنان که گفت : لمن الملك اليوم ؟ پس هیچ خلق جواب ندهد که اندر هفت آسمان و هفت زمین هیچکس نجنبید . و خود جواب دهد از خویشان . گوید الله الواحد القهار . پس ایزد تعالی اسرافیل را زنده گرداند صاحب صور را ، و بفرماید تا اندر صور بدهد ، و خلقان زنده گردند و برخیزند ، چنان که خواهد خدای عزوجل .

جواب ندهد کاندر هفت آسمان و هفت زمین هیچ کس نجنبند . خود جواب دهد خویشان را گوید الله الواحد القهار .



و نخست کس از آدمیان که از گور برخیزد محمد مصطفی باشد علیه السلام چنان که گفت : انا اول من ینشق

و اول کسی که از گور برخیزد چون نفتح صور بدمند پیغامبر ما بَوَد چنانک گفت : انا اول من تنشق به الارض .

۱- در متن اصلی حرف نخستین کلمه «تنشق» نقطه ندارد که با توجه به اصل حدیث بدین صورت نوشته شد . در سنن ابوداود مصحح محمد محیی الدین عبدالحمید (چاپ قاهره ۱۳۵۴ هجری قمری) جزء چهارم ص ۲۱۸ حدیث با حذف سلسله ناقلان چنین آمده : «قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم و اول من تنشق عنه الارض و اول شاقح و اول مشفق» .

در مسند احمد حنبل جلد اول چاپ سنگی مصر ص ۵ از قول عیسی آورده است که : «.... انطلقوا الی سید ولد آدم فانه اول من تنشق عنه الارض یوم القیامة انطلقوا الی محمد (ص)» .  
۲- کذا ..... و صحیح نیست .

منه الارض گفت که نخست کسی که زمین [از او] بشکافد من باشم . پس ایزد تعالی گفت من ترا تا آتروز زندگانی ندهم که خلقان را برانگیزانم، ولکن تا آن روز زندگانی دهم که خلق را بمیرانم .

پس ابلیس گفت : فبِعزتك لاغوينهم اجمعين . گفت بعزت تو که خداوندی که من ایشانرا همه از راه بیرم . خدای تعالی گفت که من دوزخ را پر کنم از تو و از آن کسی که متابعت تو کند . چنان که گفت : لاملان جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعين .

باز گشتیم بقرآن ص ۳۲۴-۳۲۳

پس ابلیس گفت : فبِعزتك لاغوينهم اجمعين . گفت بعزت تو که خداوندی کمن ایشانرا همه از راه بیرم . خدای عزوجل گفت من دوزخ<sup>۲</sup> پر کنم از تو و از آنک متابعت تو کند .

همچنانک گفت بسورة الحجر اندر : لاملان جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعين .

والسلام ص ۲۷

\* \* \* \*

۴... ولکن المنافقین لا یعلمون<sup>۵</sup> . ... والله العزّة و لرسوله و للمؤمنین<sup>۶</sup> . پس چون این سوره بیامد همه مردمان پس این سوره بیامد همه مردمان چنین

۱- سوره ص ۲۸ ، آیه ۸۲ .

۲- کذا با سه نقطه در متن خطی که صحیح و برابر است با تلفظ اصلی کلمه در پهلوی . با این املا در برخی دیگر از ترجمه پارسی قرآن‌ها دیده شده است .

۳- سوره ۲۸ ، ص ، آیه ۸۵ .

۴- از اینجا با مقایسه متن چاپی دو صفحه (صفحات ۳۲۲ و ۳۲۳) ساقط شده است .

۵- سوره ۶۳ ، منافقون ، آیه ۸ ، هر دو يك آیه است و تفاوت از اینجاست که در متن خطی از همین قسمت از آیه را در دست داریم که قسمت آخر آیه است ولی نسخه چاپی بزمای پایان آیه را نقل نکرده است .

گفتند که پیغامبر ما علیه السلام عبدالله بن ابی را بکشت و نکشته بود . و بر کنار مدینه مسکنی کرده بودند و عبدالله بن ابی با یاران خویش آنجا گرد آمدندی و حدیث منافقی کردند . و چون پیغامبر علیه السلام از غزو بنی مصطلق باز گردید آن منافقان او را گفتند که مسکنی کرده ایم که آنجا اندر عبادت کنیم . خواستند که پیغامبر علیه السلام را آنجا برند . پس این آیت بیامد به پیغامبر علیه السلام ، و گفت که بدان [آن] مسکن مرو که آن جا شدن آتش است . چنان که حق تعالی گفت : ام من اسس بنیانه علی شفاجر فانهار جهنم به فی نار جهنم ، والله لایهدی القوم الظالمین ، گفت شدن آنجا آتش است . پس پیغامبر علیه السلام آنجا نرفت و مر امیر المومنین علی بن ابی طالب را بفرمود تا نرفت و آن مسکن را بکند و چوبهای آن بسوخت و بزمین هموار کرد . پس خدای عزوجل

بر آن بودند که پیغامبر علیه السلام عبدالله بن ابی را بکشد و نکشت او را و بر کنار مدینه مزگتی کرده بودند و این عبدالله بن ابی با یاران خویش آنجا رفتی و آنجا گرد آمدندی و حدیث منافقی کردند .

و چون پیغامبر علیه السلام از غزوة بنی المصطلق باز گردید آن منافقان او را گفتند ما مزگتی کرده ایم کبدان اندر عبادت کنیم . و خواستند که پیغامبر را آنجا برند . پس جبریل آمد و این آیت بیاورد و مر پیغامبر را گفت بدان مزگت مرو چنانک گفت : امن اسس بنیانه علی شفاجر فانهار به فی نار جهنم والله لایهدی القوم الظالمین؟ گفت : یا محمد شدن آنجا آتش است پس پیغامبر علیه السلام آنجا نرفت و مر علی را بفرمود تا نرفت و آن مزگت را ویران کرد و چوبهای آن بسوخت و آنرا با زمین هموار کرد . پس خدای عزوجل گفت : ان المنافقین یخادعون

۱- کذا در متن اصلی ، دو حرف همجنس در یکدیگر ادغام شده است ، ولی در متن قرآن رسم الخط آن «ام من.....» می باشد .  
 ۲- سوره ۹ توبه ، آیه ۱۰۹ .

گفت : ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم ، و اذا قاموا الى الصلوة قاموا کسالا یراؤن الناس ولا یدکرون الله الا قليلا . مذبذبین بین ذلك . . .  
و این همه صفت منافقان است .

الله و هو خادعهم و اذا قاموا الى الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یدکرون الله الا قليلا مذبذبین بین ذلك لا الى هولا و لا الى هولا و من یضلل الله فلن تجد له سیلا ۲ .  
و این صفت منافقانت .

\* \* \*

و مر این عبدالله بن سلول را پسری بود نام او عبدالله و آن پسرش منافق نبود و مر پیغامبر را دوست داشتی و هر زمانی سوی پیغامبر آمدی و گفتی یا رسول الله باید که مرا دستوری دهی تا من پدر خویش را بکشم از بهر آن که او منافق است و من همی دانم ، که او را تو بفرمایی کشتن که تو که پیغامبر خدایی راست گویی و او منافق است و دروغ زن که همه دروغ گوید . نباید که ناگاهی یکی را بفرمایی و او را بکشد و آن گه چون پدرم را کشته باشند ترسم که کشته پدر را باز کشم که دلم احتمال نکند که کشته پدر را دست باز دارم ، و آن گه مومنی کشته

و این عبدالله بن ابی را یکی پسر بود نام او عبدالله بود و این پسر منافق نبود و مر پیغامبر علیه السلام [را] دوست داشتی و هر زمانی سوی پیغامبر آمدی و گفتی یا رسول الله باید که مرا دستوری دهی تا پدر خویش را بکشم از بهر آنکه او منافق است و من همی دانم کتو او را بفرمایی کشتن کتو پیغامبر خدایی و راست گویی و او منافق است و دروغ زن ، هنگامی کسی را بفرمایی تا پدرم را بکشد ، و آن گه من کشندهی پدر خویش را بکشم ، که دل من احتمال نکند که کشندهی پدر خویش را دست باز دارم .  
اکنون اگر فرمایی تا من پدر خویش

۱- کذا ..... در متن همزه ندارد .

۲- سورة ۴ ، نساء ، آیات ۱۴۲ و ۱۴۳ .

باشم بیدل منافقی . و پیغامبر صلی الله علیه وسلم اجازت نفرمود اورا کشتن . و گفت که ، یا رسول الله چون پدر خویش را بکشم که منافق است اولی تر که مومنی را بیدل منافقی و پیغامبر گفت که نه او را مکش .

را بکشم کُ او باری منافق است ، من منافقی را کشته باشم دوستر دارم از آنچه مومنی را . پیغامبر گفت نباید او را کشتن .

\* \* \* \*

پس چون چند گاهی برآمد این عبدالله ابی بمرد . و پسرش بیامد و گفت که یا رسول الله پدرم از دنیا رفته است و مردی منافق بود اکنون باید که آرم مرا رنجه شوی و بر وی نماز کنی تا مگر خدای تعالی حرمت ترا برو رحمت کند ، و او را بیامرزد . پیغامبر صلی الله علیه وسلم برخاست و عزم کرد که بر وی نماز کند ، در حال جبریل علیه السلام برسید و این آیت بیاورد :  
ولاتصل علی احدٍ منهم مات ابدأ ولا تقم علی قبره انهم کفروا بالله ورسوله .  
پس پیغامبر صلی الله علیه وسلم باز گشت و بر وی نماز نکرد . و تا او زنده بود رسول صلوات الله بمدینه اندر از دست

پس عبدالله بن ابی بمرد پس این پسرش بیامد و گفت یا رسول الله پدرم منافق بود اکنون بمرد چنان باید که آرم مرا بیایی و بر او نماز کنی تا مگر حرمت نماز ترا کبر او کرده باشی خدای عزوجل او را بیامرزد . پیغامبر علیه السلام برخاست و خواست که نماز کند بر جنازه عبدالله بن ابی همانگه جبریل آمد و این آیت بیاورد :  
ولاتصل علی احدٍ منهم مات ابدأ ولا تقم علی قبره انهم کفروا بالله ورسوله .  
پیغامبر علیه السلام باز گشت و بر او نماز نکرد و تا او زنده بود پیغامبر علیه السلام اندر عذاب او بود . چون او بمرد هیچ خلق دیگر از منافقان سر



او در رنج و عذاب بود . و چون او  
بمرد بعد از آن هیچ منافق سر برنیارست  
کرد .

ص ۳۳۵-۳۳۳

برنیارست کردن . والسلام .

و باز گشتیم بقرآن

ص ۵۲-۵۱

\* \* \*

واخذهم الربوا و قد نهوا عنه واكلهم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للكافرين

سوره نساء ، آیه ۱۶۱

منهم عذاباً الیماً .

سبب نزول این آیه که خدای گفت  
عزوجل :

و ان من اهل الكتاب الا لیؤمنن به قبل  
موته ، ویوم القیامة تكون علیهم  
شهیداً . اما این آیتها اندر حدیث  
عیسی است و اندر حدیث مادر او مریم .  
و این قصها بچند جای گفته آمد بدین  
کتاب اندر ، و اندر سوره آل عمران  
لختی گفته آمد ازین قصهای عیسی بن  
مریم و آن علامتها که از ایشان پیدا  
آمد .

.....۱ خدای گفت عزوجل :

و ان من اهل الكتاب الا لیؤمنن به  
قبل موته و یوم القیامة یکون علیهم  
شهیداً . اما این آیتها اندر شان عیسی  
است و اندر شان مادر او مریم . و این  
قصها بچند جای گفته آمده است بدین  
کتاب اندر ، و اندر آل عمران لختی  
گفته آمد ازین قصها [ی] عیسی ابن مریم ،  
و آن علامتها که از ایشان پیدا آمد ،  
و قصه یحیی بن زکریا و قصه ی عیسی  
با حواریان آنجا گفته آمده است .

۱- چند کلمه در وصالی از بین رفته است .

۲- سوره نساء ، آیه ۱۵۹ .

۳- کذا ، اشتباه است ، صحیح آن «یکون....» می باشد .

و قصه یحیی بن زکریا با حواریان و عیسی گفته آمد . و نیز بسوره مریم اندر یاد کنیم همه . و لکن این جا حرفی چند یاد کنیم تا تفسیر این آیت اندر نگذرد .

و نیز بسوره مریم اندر ، یاد کنیم همه . و لکن اینجا حرفی چند از قصه عیسی یاد کنیم تا تفسیر این آیت اندر نگذرد

### و آنچه در تفسیر این آیه آمده است

و اما قصه این اهل کتاب چنین بود که ایشان با پیغامبر علیه السلام بسیار مناظره ها کردند و نام پیغامبر ما از انجیل بیو کردند تا پیغامبر بدیشان دعا کرد تا عذاب از آسمان و آتش از میان ابر بیرون آمد بدان روزگار که با اهل نجران همی جدال کرد ، ایشان دروغ زن شدند از بهر آن که عیسی علیه السلام گفته بود مرایشانرا که از پس من پیغامبری بیاید که نام او احمد باشد . چون او بیرون آید او را جادو خوانند ، چنان که گفت عزوجل :

اما این قصه اهل کتاب ایذون بود کایشان با پیغامبر بسیار مناظره ها کردند و نام پیغامبر ما از انجیل بیفکنند . پیغامبر برایشان دعا کرد و ابر عذاب آمد از آسمان و زقانه آتش از میان آن بیرون همی آمد . و این بدان روزگار بود کبا اهل نجران همی جدال کرد ، و ایشان دروغ زن شدند از بهر آنکه عیسی گفته بود ایشانرا کاز پس من پیغامبری بیرون آید نام او محمدم باشد و چون او بیرون آید او را جادوا؛ خواننده چنانکه گفت عزوجل :

\* \* \*

۱- در متن نسخه خطی کلمه ای است بدین صورت (ابخند) که با توجه بمعنی و همچنین نسخه مصحح یغمایی «چند» نوشته شد .

۲- در متن خطی بدین شکل است «رفانه» که تصور می رود حرف اول نیز نقطه دار باشد

و اذ قال عیسیٰ ابن مریم یا بنی اسرائیل  
انی رسول الله الیکم (الی قوله) هذا  
سحرمین از بهر آن که ایشان ازین  
سخن باز ایستادند هیچ خلق از ایشان  
بیرون نروند تا اقرار بدهند بر تن  
خویش که این محمد حقاقت و ما را  
بدو بیایست گرویدن .  
پس این سخنان بگویند اگر بوقت

اذ قال عیسیٰ ابن مریم یا بنی  
اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقاً لما  
بین یدی من التوریه و مبشراً برسول  
یاتنی من بعدی اسمہ احمد فلما جاهم  
بالبیئات الایه از بهر آن کایشان  
ازین سخن باز ایستادند... ۲. منکر شدند  
هیچ خلق از ایشان ازین جهان بیرون  
نرود تا اقرار ندهد با تن خویش....

### وقتی کتابخانه آستان قدس

یعنی «زفانه» زیرا در سایر قرآنها کهن خطی آستان قدس بکرات این کلمه «زفانه» با فای  
سه نقطه یعنی بصورت «زفانه» دیده شده است .

۳- خطاست و «احمد» صحیح است بدلیل آیتی از قرآن که بعنوان شاهد بعدی  
آورده است .

۴- کدا، یعنی با الف بعد از واو (جادوا = جادو) در برخی از ترجمه فارسی قرآنها  
دیگر هم گاه در کلمات مختوم به «واو» الف زانندی دیده می شود مانند کلمات ؛ نیکوا ، نیروا ،  
آرزوا ، بگوا ، بجای نیکو ، نیرو ، آرزو ، بگو ، از جمله شواهد :

الف - از قرآن مترجم شماره ۱۴۷۰ مسلسل کتابخانه آستان قدس (احتمالاً از قرن  
هفتم یا اوایل قرن هشتم) ص ۲۲۵ .  
ولاتخاطبونی فی الدین ظلموا ؛ و سخن مگوا با من اندر آنان که ستم کردند .

ب - از قرآن مترجم شماره ۱۲۵۲ مسلسل کتابخانه آستان قدس (احتمالاً از قرن  
هفتم هجری) ص ۲۲۲ .

و هم فیما اشتهدت انفسهم خالدون ؛ وایشان اندر آنچه آرزوا خواهد تنهای ایشان جاودانه اند.  
۵- کدا

۱- سوره ۶۱ ، صف ، آیه ۶ .

این<sup>۱</sup> محمد حقاقت و دین او حقاقت...  
 .....<sup>۱</sup> بوقت جان کندن باشد و این  
 آنست که خدای گفت تعالی و ان من اهل  
 الكتاب الا لیومنن به قبل موته و یوم  
 القيامة یكون<sup>۲</sup> علیهم شهیداً<sup>۳</sup> و این  
 سخن ایشانرا بدین جهان هیچ سود  
 ندارد و روز رستخیز برایشان حجتی  
 باشد و السلم .

ص ۶۰-۵۹

جان کندن باشد ، و این آنست که  
 گفت عزوجل : و ان من اهل الكتاب  
 الا لیومنن به قبل موته و یوم القيامة  
 یكون علیهم شهیداً . و این سخن  
 مرایشانرا بدین جهان سود ندارد و  
 روز رستخیز برایشان حجت باشد .  
 باز گشتیم بقرآن .

ص ۳۳۸-۳۳۹

یَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أَمْرُوا هَلْكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أَخْتٌ فَلَهَا  
 نِصْفٌ مَّا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا ثُلُثَانِ مِمَّا  
 تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يَبِينُ اللَّهُ لَكُمْ إِنْ  
 تَضَلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ .  
 سورة ٤ ، نساء ، آیه ١٧٦

وازين قصهها که بدین سورة النساء | مولود پیغامبر صلی الله علیه وسلم

۱- این کلمات در وصالی از بین رفته است .

۲- فقط دو کلمه آخر آیه در متن مانده و بقیه هنگام وصالی از میان رفته بود که از کلام الله مجید نقل گردید .

۳- سورة ٤ ، نساء ، آیه ١٥٩ .

و این قصه‌ها کی بدین سوره النساء اندرست برخی یاد کرده شد، و برخی یاد کنیم، و برخی اندر جایهای دیگر یاد کرده آید.

اندرست ..... ۱. دکرده شد و برخی اینجا یاد کنیم و برخی نیز بجایگاهها [ی] دیگر یاد کرده آید ک جایگاه آن بود.

\* \* \* \*

اکنون یاد کنیم ولادت پیغامبر علیه السلام و حدیث نوشروان، و آن علامتها که پیغامبر ما را بود علیه السلام و آنچه پدیدار آمد پیش از آن که وحی آمد او را از نشان پیغامبری، تا این آیت که خدای عزوجل گفت: یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فآمنوا خیراً لکم<sup>۲</sup>. و آن دیگر آیت کی گفت عزوجل: یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً. قصه و تفسیر این آیتها گفته شود و حق آن بداده آید.

و اکنون یاد کنیم مولود پیغامبر علیه السلام و حدیث انوشروان و آن علامتها و معجزات آنها که پیغامبر را بود علیه السلام آنچه پدیدار آمد از علامت او اندر وقت زادن او و پیش از آنک از مادر بزاد و آنچه پدیدار آمد از پیش از آنک وحی آمد او را و اندر ایام وحی و از پس هجرت همه یاد کنیم اندر تفسیر این آیت که خدای گفت عزوجل: یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً. تفسیر و قصه این آیتها گفته شود، و حق آن بداده آید ان شاء الله.

۱- در صحافی و وصالی از میان رفته و بقربینه نسخه جایی شاید دو کلمه از بین رفته

«برخی یاد» بود است.

۲- سوره ۴، نساء، آیه ۱۷۱.

۳- کذا در متن، مقصود «جاءکم...» است.

۴- نساء، سوره ۴، آیه ۱۷۴.

اما پیغامبر ما علیه السلام اندر روزگار  
 نوشروان در وجود آمد ، چنانکه  
 پیغامبر گفت : ولدت فی زمن ملك  
 عادل و هو انوشروان . گفت من اندر  
 زمانه ملكی عادل زادم از مادر ، و این  
 ملك دادده انوشروان بود ، و ازملوك  
 عجم بود . ملك عادل انوشروان را  
 گفتند که تا او ملك زمین بود هیچ  
 خلق را یارای آن نبود.....

ص ۳۴۳-۳۴۲

اما پیغامبر ما علیه السلام اندر روزگار  
 انوشروان زاد از مادر ، چنانکه پیغامبر  
 گفت علیه السلام : ولدت فی زمن  
 ملك عادل . و هو انوشروان . گفت:  
 من اندر زمان ملكی دادده زادم و آن  
 ملك دادده انوشروان بود و از جمله...  
 .....ن را گفتندی کتا او ملك زمین  
 بود هیچ خلق . . . نبود . . . ۵  
 ص ۷۰

\* \* \* \*

..... زانو بزمین آورد ، و در خانه  
 ابویوب الانصاری بود . و پیغامبر  
 علیه السلام آنجا فرود آمد . و رخت  
 در خانه ابویوب بردند . و ابویوب  
 سخت شاد شد و خرم گشت و رخت  
 پیغامبر در خانه می برد . و پیغامبر  
 علیه السلام را گفت که یا رسول الله کجا

..... زانو بزمین آورد و پیغامبر  
 کالای خویش از اشتر فرو گرفت و  
 بخانه ابویوب الانصاری فرو آمد . و  
 ایوب . . . شاد شد و کالای پیغامبر  
 علیه السلام بخانه اندر همی برد ، و  
 مرپیغامبر را گفت کجا خواهی که  
 باشی ؟ بزیر خواهی یا زیر ؟ پیغامبر

۲- زیر وصالی رفته و ناخواناست . بقرینه نسخه چاپی باید «سخت» باشد .

۳- محواست ، دنباله الفی را می توان خواند که با توجه به متن چاپ یفمانی شاید «یا»  
 و مجموع کلمه «بارا» باشد .

۴- با مقایسه متن چاپی حدود ۲۹ صفحه (بین صفحات ۲۴۲ تا ۲۷۲) کسر دارد .

۱- کلمه در وصالی از بین رفته است .

خواهی که مقام کنی؟ در زیر یا در بالا؟ و پیغامبر گفت هر جا که باشد، روا بود. و پس ابویوب رخت رسول بر سقف خانه برد، و گفت که روا نباشد که رسول خدا در زیر باشد و من بر افراز او باشم. و رخت پیغامبر بر سقف بالا برد، و خود در زیر می بود.

و این همه که یاد کردیم از علامتها و معجزتهای پیغامبر ما بود صلی الله علیه وسلم. و ازین معجزتها بسیارست، و هر یکی بجای خوش گفته آید، و این جایگاه این قدر بسنده کردیم تا دراز نگردد، و حق آیت داده آید. والسلام.

ص ۳۷۲-۳۷۳

گفت هر کجا باشد شاید. پس ابویوب کالای پیغامبر بر سقیفه برد و گفت من نخواستهم که پیغامبر بزیر باشد و من بزبر او باشم. و پیغامبر بر آنجا فرو آمد.

و این همه کیاد کرده آمد همه علامتها و معجزاتها [ی] پیغامبر ما بود و ازین بسیارست و بجایگاهها [ی] دیگر گفته آید و بدین موضع این سخت تمام است. تا کتاب دراز نگردد و حق آیت بداده آید ان شاء الله.

و باز گشتیم بقرآن.

ص ۲۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الى المرافق  
و امسحوا برؤوسكم و ارجلكم الى الكعبين وان كنتم جنبا فاطهروا وان كنتم مرضى  
او على سفر او جاء احد منكم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا  
صعيداً طيباً فامسحوا بوجوهكم و ايديكم منه ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج

و لکن یرید لیطهرکم و لیتیم نعمته علیکم لعلکم تشکرون .

سورده ۵ ، مائده ، آیه ۶

قصه واجب شدن مسح نماز

و سبب واجب شدن این مسح و نماز چنان بود ، که شب معراج پیغامبر را صلی الله علیه بذاسمان بردند و چون باسمان چهارم برسید همه ارواح پیغامبران را آنجا بیافت از آدم تا پیغامبر ما پس ایشان را بپرسید و پیش خداوند رفت و با خدای عزوجل سخن گفت .

پس چنان خواست که همچنان که همه امتان را نمازی بودی پیغامبر خواست کامتان او را نیز نمازی باشد . پس از خدای عزوجل اندر خواست کامت او را نمازی فرماید . خدای عزوجل او را پنجاه نماز فرمود بشبان روز اندر . پس پیغامبر علیه السلام آن پنجاه نماز بپذیرفت و بازگشت و باسمان چهارم باز آمد ، و از جبرئیل اندر خواست تا مرا او را بیاموزد کاین نماز چون باید گردن . پس موسی بن عمران

قصه واجب شدن مسح و نماز

و سبب واجب شدن این مسح و نماز چنان بود که شب معراج پیغامبر [را] علیه السلام بر آسمان بردند . چون باسمان [چهارم] رسید همه ارواح پیغامبران را آنجا یافت از آدم تا پیغامبر ما علیه السلام ، و مرایشانرا بپرسید و بنزد حق تعالی رسید و با او سخن گفت .

و پس چنان خواست که مرامتان او را نمازی باشد ، و هرکس ازیشان نماز کردند . و پیغامبر ما خواست که مرامت او را نیز نمازی باشد . پس از خدای تعالی اندر خواست که امت او را نماز فرماید . خدای عزوجل او را پنجاه نماز فرمود در شبانروزی . پس پیغامبر علیه السلام این پنجاه نماز قبول کرد ، و بازگشت و باسمان چهارم باز آمد ، و از جبرئیل اندر خواست که او را بیاموزد که این



گفت یا رسول‌الله این پنجاه نماز پذیرفتی از خدای عزوجل و امتان تو این بجای نیارند و تو بدین اندر شرمزده گردی . پیغامبر علیه‌السلام جبرئیل را باز پس فرستاد تا اندر خواهد از خدای عزوجل تا این نماز کم کند. پس همی کرد تا بایست نماز آمد موسی گفت یا رسول‌الله هم بجای نیارند امتان تو این . . .

ص ۷۸

نماز چون باید کرد . پس موسی بن عمران علیه‌السلام گفت که : یا رسول‌الله این پنجاه نماز از خداوند عزوجل قبول کردی ، و پذیرفتی ، و امتان تو بجای نیاورند و تو بدین کار اندر شرمزده گردی . و پیغامبر علیه‌السلام از جبرئیل اندر خواست تا باز گشت ، و بحضرت عزت رفت ، و از خدای عزوجل اندر خواست تا این نماز چیزی باز کم کند پس همی کرد تا باز بیست آمد . پس موسی گفت که : یا رسول‌الله امتان تو این بیست هم بجای نیارند . . .

ص ۳۷۶-۳۷۵

\* \* \* \*

...عبداللہ بن زید ابن فراء بلال آموخت و این رسم بماند... تا قیامت و این قصه بانگ نماز و قامت بشرح گفته آمده است بقصه معراج اندر ، سورة البقره ، و این لختی اینجا یاد کرده آمد از بهر آنک اندر خور بود اینجا.

... و عبداللہ بن زید بلال را آموخت و او در وقت نماز می‌گفت ، و این رسم بماند و تا قیامت هم چنین خواهند گفت . و این بانگ نماز و قامت بقصه معراج گفته آمد در سورة البقره و این قدر این جا گفته آمد از بهر آنکه

والسلام .

در خورد بود . والسلام .

ص ۷۹

ص ۳۷۸-۳۷۹

\* \* \* \*

قَالَ فَانْهَاهَا مَحْرَمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْاَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ-

الفاسقين .

سورة ه مائده ، آية ۲۶

قصه موسی بن عمران و بنی

اسرائیل بشهر جباران

چون فرعون بدریا غرقه شد بنی اسرائیل همه آن سوی دریا ماندند و فرعون با سپاه همه زیر دریا ماند در زیر آب . و هیچ خلق از ایشان بر سر آب نیامد . پس بنی اسرائیل گفتند که: یا موسی ما ازین سپاه فرعون می ترسیم که ایشان زیر آب اندراند ، و هیچ خلق از ایشان بر سر آب نیامد ، باشد که ایشان هنوز هلاک نشده باشند باید که حاجت خواهی از خدای تا ایشان بر سر آب آرد تا ما ایشانرا مرده ببینیم ، پس ایمن شویم .

رفتن موسی علیه السلام بمناجاة

و چون فرعون بدریا غرقه شد بنی اسرائیل همه از آن سوی دریا ماندند که فرعون با سپاه همه زیر آب اندر ماندند . و هیچ خلق از ایشان بر سر آب نیامد بنی اسرائیل گفتند مرموسی را ما ازین سپاه فرعون همی بترسیم کایشان زیر آب اندراند ، و هیچ خلق از ایشان بر سر آب نیامد ، و باشد کایشان هنوز هلاک نشده باشند بایدک حاجت خواهی از خدای عزوجل ، تا مر ایشانرا بر سر آب آرد تا ما ایشانرا مرده ببینیم .

موسی علیه السلام از خدای تعالی در-  
خواست تا آن سپاه فرعون هرچه

موسی از خدای عزوجل حاجت خواست  
تا آن سپاه فرعون و همه هرج بود با

بودند بر سر آب آمد ، از اسبان و سلاح و هر چه با ایشان بود ، و از آن وقت باز هر گره هیچ مرده در زیر آب نماند . پس چون سپاهش و خواستها بر سر آب آمدند ، بنی اسرائیل اندر افتادند و از آن خواستهای فرعونیان از آب بیرون می آوردند . و موسی ایشانرا گفت که : یا گروه بنی اسرائیل این خواستهای ایشان که شما از دریا بیرون می آورید روا نیست که این خواستها با این خداوندان همه اندر خشم خدایند . و ایشان فرمان موسی نبردند و از آن خواستها بیرون آوردند .

و بدان کنار دریا مردمان بسیار بودند . و دیهها بسیار بود و آن مردمان از کسهای فرعون بودند و ایشان سر گاو همی پرستیدند و مران سر گاو را سجده همی کردند ، و آن نیز هم بفرمان فرعون همی کردند که فرعون يك چند گاو پرستیده بود ، و پس يك چند دست بازداشت از گاو پرستیدن و گفت :

ایشان همه بر سر آب آورد از ستور و سلاح و سوزیان ، و از آن گاه باز نیز هیچ مرده زیر آب اندر نماند . پس چون فرعون با سپاهش با آن همه خواستها بر سر آب آمدند ، بنی اسرائیل همی رفتند بدریا اندر و شنا همی کردند و از آن خواستها بیرون همی آوردند موسی ایشانرا گفت یا مردمان این خواستها که از دریا همی بیرون آرید حلال نیست شما را ، کاین خواستها با خداوندان شان همه اندر خشم خدای اند ایشان فرمان موسی نکردند و آن خواستها بیرون همی آوردند .

و بدان کنار دریا دیهها بود بسیار و مردمان بودند آنجا از کسها [ی] فرعون و ایشان سر گاو همی پرستیدند و مر آن سر گاو را سجده همی کردند ، و آن نیز هم بفرمان فرعون همی کردند کفرعون یکچند گاو پرستیده بود پس دست بازداشت از گاو پرستیدن و گفت : انا ربکم الاعلیٰ ۱ گفت گاو بکار نیست که من خدای شما .

انا ربکم الاعلی . و گفت که گاو بکار نیست که من خدای شما م .  
 پس این بنی اسرائیل که قوم موسی بودند - بدان وقت که آن مردمان سر گاو می پرستیدند - موسی را گفتند که ما را نیز خدائی کن ، چنان ایشان . . .

ص ۳۸۳-۳۸۴

پس این بنی اسرائیل که قوم موسی بودند بدان وقت که آن مردمان را دیدند که سر گاو همی پرستیدند فرا موسی گفتند یا موسی ما را خدایی کن همچنانکه ایشانرا...!

ص ۹۱-۹۲

\* \* \* \*

... چه بود ترا که این قوم را برین کار داشتی تا گوساله پرستیدند چنانکه خدای گفت عزوجل: قال: فما خَطْبُكَ یا سامری؟ گفت عزوجل: قال، فما خطبک یا سامری؟ قال، بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبتتها، و كذلك سولت لی نفسی. گفت: من آن دیدم از ایشان که تو ندیدی. قبضه ای خاک از پی پای جبریل برگرفته بودم و بدان گوساله اندر انداختم، تا بسخن آمد. و نیز تن من مرا بر آن داشت که ایشانرا

... چپود ترا که قوم مرا بر این کار داشتی تا گوساله پرستیدند چنانکه خدای گفت عزوجل: قال: فما خَطْبُكَ یا سامری؟ سامری گفت: بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبتتها و كذلك سولت لی نفسی. گفت: من آن دیدم از ایشان که تو ندیدی. قبضه ای خاک برگرفتم از زیر پای جبرئیل، و این رسول اینجا جبرئیل است و بران گوساله افکنم تا بسخن آمد. و نیز تن من مرا بر آن

- ۱- یا قیاس با متن چاپی ۶ صفحه (بین صفحات ۲۸۴ تا ۲۹۰) کم دارد.
- ۲- ضبط متن اصلی «لم تبصروا...» که با رجوع بعن قرآن تصحیح شد.
- ۳- سوره ۲۰، طه، آیه ۹۶.

هلاک کنم که بس جاهل مردمانی یافتم ایشانرا . موسی گفت : که من ترا نکشم و لکن تا زنده باشی ترا و فرزندان ترا با هیچ کس تان عیش مبادا . و این آنست که گفت عزوجل : فاذهب فانّ لك في الحيوۃ ان تقول لاماس . پس آنکه گوساله پرستیده بودند گفت که ایشانرا بیاید کشتن ، و ایشان را جمله بکشند . چنانکه گفت : فاقتلوا انفسکم . . .

داشتا تا ایشانرا هلاک کند کس جاهل قومی یافتم ایشانرا . پس موسی گفت : من ترا نکشم و لکن تا زنده باشی ترا و فرزندان ترا اندر میان هیچ کس عیش مبادتان . و این آنست که خدای گفت عزوجل : قال فاذهب فانّ لك في الحيوۃ ان تقول لاماس<sup>۲</sup> . پس آنکسهاک گوساله پرستیده بودند چون مقدار پانزده هزار مرد بودند ایشانرا گفت اکنون همه خویشتن را بیاید کشتن . پس آنکسها که گوساله پرستیده بودند آنکسها را که پرستیده بودند همی کشتند چنانک خدای گفت : عزوجل ، فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارتکم فتاب علیکم انّه هوانتواب الرحیم<sup>۳</sup> .

پس چون این حدیث بگذشت بنی-اسرائیل را برداشت و بمصر باز آورد و آن جایها و خانومان و کوشک

پس چون این حدیث بگذشت موسی مر بنی اسرائیل را برداشت و بمصر باز آورد و آن جائهای فرعون همه

۱- متن اصلی «داست...» قیاساً بدین صورت تصحیح شد .

۲- سوره ۲۰ ، طه ، آیه ۶۷ .

۳- سوره ۲ ، بقره ، آیه ۵۴ .

فرعون همه ایشانرا داد . پس چون چندگاه برآمد ، خدای تعالی ایشانرا فرمود که بحرب جباران روید ، و موسی با همه بنی اسرائیل برفتند .

مرایشانرا داد . و چون یکچند برآمد خدای عزوجل ایشانرا فرمود که بحرب جباران روید<sup>۲</sup> و موسی با همه بنی اسرائیل برفتند .

و این قصه جباران<sup>۱</sup> و رفتن موسی بشهر بلقا ، و حدیث عوج و قصه سامری ، و حدیث کشتن آن کسها که گوساله پرستیده بودند در سورة البقره بشرح گفته آمدست و برخی در مصحفهای دیگر گفته آید . این جا بسند است تا این فرو نگذرد . والسلام .

ص ۳۹۱-۳۹۰

و این قصه جباران و رفتن موسی بشهر بلقا و حدیث عوج ، و قصه سامری و حدیث کشتن آنکسها که گوساله پرستیدند بشرح گفته آمده است بسورة البقره و برخی نیز گفته شود بمصحفهای دیگر پس از این ، و این لختی اینجا گفته آمد ، تا آیت فرو نشود والسلام .

و باز گشتیم بقرآن .

بعون الله و حسن توفیقه .

ص ۹۴-۹۳

\*\*\*

و كيف يحكمونك و عندهم التوریه فيها حکم الله ثم يتولون من بعد ذلك و ما

۱- «جباران» در نسخه چاپ یغمایی خطاست و صحیح همان جباران است که در متن خطی آمده است .

۲- در متن اصلی بهمین صورت نوشته شده است و جای دیگر نیز درین متن بهمین شکل تکرار شده است از این رو ضبط اصلی در متن آورده شد .

اُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ .

سوره ه مائده ، آیه ۴۳

### قصه هابیل و قایل

سبب این قصه چنان بود که هابیل و قایل هر دو فرزند آدم بودند و بدان وقت چنان بود که مر آدم را از حوا فرزندان آمدی ، بیشتر دو دو بیک شکم آمدندی . یکی پسر بودی و یکی دختر و بدان وقت روا بودی که خواهر برادر دادندی .

و خدای تعالی آدم را فرموده بود که هر دختر که ترا آید پسری ده که از شکمی دیگر آمده باشد ، تا بهم شکم نداده باشی . پس یکی دختر آمده بود حوا را با قایل بیک شکم .

پس چون آدم را این امر آمد از ایزد تعالی ، خواست که آن دختر که بقایل بیک شکم آمده بود بزنی بهابیل دهد ، تا خواهر هم شکم برادر هم شکم نداده باشد .

پس قایل نزدیک آدم آمد و گفت که این خواهر که بمن بیک شکم آمده است بمن بیاورد ، چرا بهابیل

حدیث قربانی کردن فرزندان

آدم از بهر خواهر و قتل

قایل مر هابیل را

و سبب این قصه چنان بود که قایل و هابیل هر دو فرزندان آدم بودند و بدان روزگار چنان بود که آدم را از حوا فرزندان آمدی بیشتر دو دو بیک شکم آمدی . و یکی پسر بودی و یکی دختر بودی و آدم هر آن دختری که آن پسر بیک شکم آمده بودی هم بدان پسر دادی که او هم شکم بودی . و بدان وقت این خواهر برادر دادن روا بودی .

پس یکی دختر آمده بود آدم را با قایل بیک شکم . و یکی دختر دیگر آمده بود با هابیل بیک شکم و خدای عزوجل فرموده بود آدم را که هر آن دختری آید یا پسری بهم ، مران دختر را پسری ده کاز دیگر شکم آمده باشد تا بهم بشکم نداده باشی .

می‌دهی؟ آدم گفت که یا پسر مرا  
خدای عزوجل چنین فرموده‌است ،  
و من بی‌فرمانی نتوانم کرد . اکنون  
اگر شما بدانچه خدا عزوجل فرموده  
است بران می‌روی و فرمانبردار  
می‌باشی ، و الا بروید هر دو و ازین  
جهت قربان بکنید ، هران یکی که  
خدای عزوجل قربان او قبول کند  
من این دختر بوی دهم . قابیل گفت  
که روا باشد ، چنین کنیم . پس آغاز  
کردند که قربان کنند .

و آدم هر پسر را پیشه‌ای آموخته  
بود . قابیل را برزیگری آموخته‌بود ،  
و هابیل را شبانی و گوسفندان در  
پیش هابیل کرده . پس آدم بفرمود و  
گفت که قربان بکنید . و قابیل يك  
دسته گندم بیاورد و بجای قربان  
ب نهاد . و هابیل گوسپندی فربه بیاورد  
و همان جا بنهاد .

پس چون آدم [را] این امر آمد از  
خدای عزوجل ، خواست کان دختر  
را کجا قابیل بهم شکم آمده بود بهابیل  
دهد ، و آنک با هابیل بهم شکم آمده  
بود با قابیل دهد ، خواهر هم شکم  
ببرادر هم شکم نداده باشد .

پس قابیل بنزدیک آدم آمد و گفت  
یا پدر این خواهر کجا من بهم شکم  
زادست؟ چرا بهابیل همی دهی؟ آدم  
گفت یا پسر خدای عزوجل مرا  
چنین فرموده‌است و گرنه بروید؟  
هر دو وزین جهت قربانی بکنید ، هر  
آن کسی که خدای عزوجل قربان او  
بپذیرد من این دختر او را دهم .  
قابیل گفتا روا باشد . پس آغاز کردند  
که قربان کنند .

و آدم هر پسر را پیشه‌ای آموخته  
بود قابیل را برزیگری آموخته بود و  
هابیل را شبانی داده بود . پس آدم

۱- اصل «رادست» که با توجه بمعنی اصلاح شد .

۲- در متن خطی این کلمه بهمین صورت «بروید» آمده‌است که در چند صفحه قبل نیز

بار دیگر بدین شکل نوشته شده بود . و در پاورقی تذکر داده شد .



و دران روزگار چنان بود که هران وقتی که بر مردمان کاری مشکل شدی قربان بکردی؛ و هرکی قربان او پذیرفته بودی دانستی که آن فرمان خداست. و نشان پذیرفتن قربان آن بودی که چون قربان آنجا بنهادندی از شکاف کوه آتشی بیامدی بر مثال سیمرغی، و آنچه پذیرفته بودی از آن قربانها بخوردی، و آن چیز خاکستر شدی و ناپدید شدی. آنگه دانستندی که آن قربان خدای تعالی پذیرفته است و بدان کار کردندی.

پس هابیل و قایل هر دو قربان بیاوردند، و بتزویک کوه - آنجا که جایگاه قربان بود - بنهادند، و آدم بیامد و دعا کرد، آن آتش بر مثال سیمرغ بیامد و بدان قربان هابیل اندر افتاد و بسوخت، و قربان ناپدید شد. و آتش هیچ پیرامن قربان قایل نگشت، چنان که گفت عزوجل: و اتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذقربا قرباناً فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الآخر.

بفرمود تا قربان کردند. پس قایل یکدسته گندم بیاورد و آنجا بنهاد. و هابیل گوسپندی فربه بیاورد و آنجا بنهاد بجایگاه قربان.

و بدان روزگار رسم چنان بودی که هران وقتی کبر مردمان کاری مشکل شدی قربانی بکردندی، هر که قربان او پذیرفته شدی، دانستندی کیان از خدای است. و نشان پذیرفتن قربان آن بودی که چون قربان آنجا بنهادندی آتشی بیامدی بر مثال سیمرغ از شکاف کوه و آنچه پذیرفته بودی از قربانها بخوردندی، و آن چیز خاکستر شدی و ناپیداشدی. آنگه بدانستندی خدای عزوجل قربان او پذیرفت و بر آن کار کردندی.

پس قایل و هابیل هر دو قربانها بیاوردند و آنجا بنهادند، و آدم علیه السلام بیامد و دعا کرد، آن آتش بر مثال سیمرغ از آن شکاف کوه بیامد و بدان قربان هابیل برنشست و قربان هابیل را بسوخت و قربان او خاکستر، همه ناپدید شد. و آتش هیچ پیرامن قربان قایل نگشت، و این آنست

کخدای گفت عزوجل : وائل علیهم  
 نبا ابني آدم بالحق اذقربا قرباناً  
 فتقبل من احدهما و لم يتقبل من-  
 الاخر۱ .

پس آدم هیچ چاره ندانست و آن  
 دختر کبا قابیل بیک شکم آمده بود  
 بهابیل داد و گفت من از فرمان خدای  
 عزوجل بیرون نتوانم آمدن پس  
 قابیل بکار هاییل بر ایستاد و گفت من  
 ترا بکشم. هاییل گفت مرا ازین گناهی  
 نبود اگر تو دست دراز کنی بکشتن  
 من ، من باری دست دراز نکنم بکشتن  
 تو که من بترسم از خدای عزوجل .  
 چنانکه گفت : لئن بسطت الی یدک  
 لتقتلنی ، ما انا بیاسطه یدی الیک  
 لاقتلک ، انّی اخاف الله رب العالمین<sup>۲</sup> .

### وقتی کبابخانه مدرسه غضبه قسم

پس قابیل هم بر آن حدیث همی بود و  
 چشم همی داشت تا کی باشد که غفلت  
 یابد از هاییل تا او را بکشد .  
 و هاییل بن آدم شبان بود و همه روز

پس آدم هیچ چاره ندانست و آن دختر  
 که هم شکم قابیل بود بهابیل بایست داد  
 و گفت که من از فرمان خدای عزوجل  
 بیرون نتوانم آمدن .

پس قابیل بکار هاییل در ایستاد و گفت  
 که من ترا بکشم . هاییل گفت که مرا  
 درین گناهی نیست ، اگر تو بکشتن  
 من دست دراز کنی من بکشتن تو دست  
 دراز نکنم که من از خدای عزوجل  
 بترسم . چنان که گفت : لئن بسطت  
 علی یدک لتقتلنی ، ما انا بیاسطه یدی  
 الیک لاقتلک ، انّی اخاف الله رب-  
 العالمین .

پس قابیل چشم همی داشت تا کی باشد  
 که هاییل را غافل دریابد تا او را  
 هلاک کند .

و هاییل شبان بود و پیوسته از دنباله

۱- سوره ۵ ، مائده ، آیه ۲۷ .

۲- سوره ۵ ، مائده ، آیه ۲۸ .

۱- در متن اصلی «تا» بدون نقطه است .

گوسفندان گرفته بودی و قابیل  
بدان نهاده که کجا او را خالی در یابد.  
تا وقتی که هابیل بر سر کوهی در  
خواب شده بود و قابیل بدو در رسید،  
و او را چنان در خواب دید، و گفت  
که اکنون فرصت یافته بکشش او .  
و سنگی بزرگ برداشت و بر سر او  
زد و او را بکشت . و چون کشته بود  
ندانست که چه می باید کرد و کجا  
پنهان باید کرد . و از آدم می ترسید.  
و او را همچنان کشته رها نمی یارست  
کرد و جایی پنهان نمی دانست کرد .  
و چون چندگاه برآمد خدای تعالی  
دو کلاغ بفرستاد و پیش او بیکدیگر  
جنگ کردند ، و از آن دو گانه یکی  
کشته شد ؛ و آن یکی که زنده مانده  
بود زمین را بمنقار می کند تا گوی  
دور بکند ، و آن کلاغ مرده را بیاورد  
و بدان گو اندر نهاد ، و خاک بر سر  
وی کرد تا در زیر خاک پنهان شد .  
و قابیل از دور در آن کلاغ نگاه همی  
کرد و چون آن را بدید گفت : یا  
ویلتي اعجزت ان اکون مثل هذا-

سوی گوسفندان رفته بودی و قابیل  
چشم همی داشت تا وقتی کاو را بیافت  
بر سر کوهی خفته پس برفت. و یکی  
سنگی کلان برگرفت و بر سر او زد  
ناگاه، و او را بکشت. پس چون کشته  
بود هابیل را ندانست کاو را چکند تا  
نابیدا آید. و از آدم همی ترسید  
کاو را همچنان دست باز دارد. پس  
او را آبیست اندر کشید و همی برد و  
ندانست کاو را کجا باید بردن .

### و قال کوا بئرا له مدرسه فیضیه قم

چون یکچند برآمد خدای عزوجل  
کلاغی را بفرستاد تا پیش او اندر آمد  
و با کلاغی دیگر جنگ کرد و آن  
کلاغ دیگر را بکشت ، پس چون آن  
کلاغ را کشته بود زمین را بکند  
بمنقار ، و مفاکی بکرد ، و آن کلاغ  
مرده را زیر خاک پنهان کرد و خاک  
بر او کرد . و قابیل نگاه همی کرد  
پس چون آنرا بدید گفت : یا ویلتي  
اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب  
قاواری سواة اخی فاصبح من-

۱- در متن خطی «اعجزت» نوشته شده است که با توجه باصل آیه تصحیح گردید .

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

النادمین ۱.

گفت یا وای بر من مرا چندین دانش  
نیست کاین کلاغ راست ، که من برادر  
خویش را همچین زیر خاک اندر کنم.

پس قاییل همچنانک آن کلاغ مر آن  
دیگر کلاغ را بزیر خاک اندر کرد ،  
او نیز برادر خویش را زیر خاک  
اندر کرد و خاک بر او کرد تا هابیل  
را پنهان کرد ، و هیچ کس ندانست  
که هابیل را کجا برد .

پس آدم ازین کار آگاه شد ، و بطلب  
قاییل اندر ایستاد کاو را باز بکشد ،  
و قاییل بگریخت و جهان اندر شد.  
و هرچند قاییل را آدم همی بیش  
جست ، هیچ جای باز نیافت و همچنان  
آدم گوش بر او همی داشت... ۲

ص ۱۰۸-۱۰۵

نسخه جایی مصحح یغمائی

الغراب فاواری سوءه اخی .

گفت ای وای بر من که مرا چندین  
دانش نیست که این کلاغ راست ، که  
منیز این برادر خویش را در زیر خاک  
پنهان کنم .

پس قاییل همچنان گوی بکند و هابیل  
را در آن جا نهاد ، و خاک بر سر آن  
کرد و در زیر خاک پنهان کرد ، و  
هیچ خلق را از آن خبر نبود که او  
را چه کرد و کجا پنهان کرد .

پس آدم را ازین کار آگاه شد ، و  
طلب قاییل می کرد تا او را نیز باز  
کشد ، و چندان که او را طلب کرد  
هیچ جا باز نیافت و قاییل از ترس  
پدر خویش آدم در جزیرها و کوهها  
و بیابانها می گردید ، و بهیچ خلق  
پیدا نمی یارست بود از ترس آدم .

ص ۳۹۷-۳۹۴

\* \* \*

...سدیگر سال گویند روزه نداریم ...سه دیگر سال گویند روزه نداریم.

۱- سوره ۵ ، مانده ، آیه ۳۱ .

۲- با مقایسه متن تفسیر چاپی ۱۱ صفحه (بین صفحات ۳۹۸ تا ۴۰۸) افتادگی دارد .

چون بنگری مسلمانی خود یکسر رفت،  
خود من با ایشان آن کم کاندر خور  
باشد تا ایشان طمع نکنند کج حق خدای  
عزوجل باز گیرند والسلام .  
و باز گشتیم بقرآن :

ص ۱۱۹

چون بنگری مسلمانی برخیزد . من  
خود با ایشان آن کم که در خور  
ایشان باشد تا ایشان طمع نکنند که  
حق خدای تعالی باز گیرند .  
والسلام .

ص ۴۱۱

\* \* \* \*

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ .

سوره ۵ ، مائده ، آیه ۵۶

### خِلاَفَةُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

علی رضی الله عنه

اما این آیت کخدای گفت عزوجل :  
انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا  
الذین یمونون الصلوة و یؤتون الزکوة  
و هم راکعون ، این آیت بشان امیر  
المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه  
فرو آمده است .

و سبب این آیت آن بود که بدان  
وقت که پیغمبر زنده بود روزی علی  
اندر مزگت نماز همی کرد ، سائلی  
اندر آمد و چیزی خواست و علی  
بنماز اندر بود بر کوع اندر شده ، و

### خِلاَفَةُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ

ابی طالب کرم الله وجهه

اما این آیت که خدای عزوجل گفت  
که : انما ولیکم الله ورسوله ، تا آخر  
آیت ، بشان امیر المؤمنین علی بن  
ابی طالب فرو آمد و خلیفتی او .

و سبب این آن بود که در آن وقت  
که پیغمبر صلی الله علیه هنوز در حال  
حیات بود ، روزی اندر مسجد نماز  
همی کرد . سائلی اندر آمد و سؤالی  
می کرد ، و چیزی می خواست و علی  
اندر نماز بود و در رکوع شده بود .  
و در رکوع انگشتی از دست بیرون کرد

## نسخه چاپی مصحح یغمائی

و بدان سائل داد ، و ایزد تعالی این آیت بفرستاد : انما ولیکم الله و رسوله ، و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایماناً و تسلیماً . گفت دوست شما و یار شما و خداوند شما منم که خدای ام ، و پیغامبر منست و آن مومنان که نماز کردند ، و زکوة دادند ، و صدقه دادند اندر رکوع ، یعنی علی بن ابی طالب . پس بدین آیت خلیفتی علی نص گشت

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی انگشتری بانگشت اندر داشت ، اندر رکوع بیرون کرد و فرآن سائل داد ، ایزد تعالی این آیت بفرستاد گفت : انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون . گفت دوست شما و یار شما و خداوندگار شما منم که خدای ام و پیغامبر منست و آن مومنان اند که نماز کردند و صدقه دادند اندر رکوع یعنی علی . پس بدین آیت خلیفتی علی نص گشت

\* \* \* \*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱- «قرآن» ، یعنی فرا این = بدان . ادغام حروف در رسم الخط این تفسیر سابقه دارد رجوع شود به مقدمه .

۲- از اینجا به بعد به قیاس متن چاپی حدود ۴ صفحه (از ۱۲ تا ۱۶) از متن ساقط است.

لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ :

سورۀ ۵ مائده ، آید ۱۲۰

#### نسخه چاپی مصحح یفمانی

#### قصه عیسی ابن مریم علیه السلام

و این قصه چنان بود که عیسی ابن مریم بدان وقت که باز بیت المقدس آمد، خدای عزوجل او را فرموده بود که خلق را بخدای خوان ، و حجت های خویش پیدا کن . و او بیامد و خلق را بخدای می خواند . و مردمان او را گفتند چه حجت داری ؟ گفت حجت من آنست که من از گل مرغی بسازم و بدو اندر دمم ، و آن مرغ زنده گردد ، و اندر هوا بپرد بفرمان خدای عزوجل . گفتند که : بکن .

#### نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

#### ترجمه سورة المائده و قصه عیسی با حواریان

و این قصه چنان بود که بدان وقت که عیسی بن مریم علیه السلام باز بیت المقدس باز آمد و خدای عزوجل او را فرمود که خلق را بمن خوان و دعوت کن و حجت های خویش خلق را پیدا کن . عیسی علیه السلام بیامد و خلق را بخدای عزوجل باز خواند . مردمان او را گفتند چه حجت... او گفت حجت من آنست که من از گل چون مرغی کنم و آنکه بدو اندر دمم ، آن مرغ زنده گردد و بپرد ، بفرمان خدای عزوجل . گفتند بکن.

## نسخه چاپی مصحح یغمائی

و عیسی پاره‌ای گل برداشت و از آن مرغی بکرد، و بدو اندر دمید و بفرمان خدای عزوجل زنده گشت و اندر هوا پیرید. و آن مرغ این خفاش است که در شب پرد. و این آنست که خدای عزوجل گفت: انّی اخلق لکم من الطین کهیئۃ الطیر فانفخ فیہ، فیکون طیراً بانن الله و ابری، الاکمه والابرص.

پس گفتند که: دیگر چه داری؟ گفت هرچه خوردید؛ و آنچه فردا را نهاده‌اید همه بگویم. و آن نیز همه بگفت، چنان که گفت عزوجل: و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم.

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی عیسی نختی گل برداشت و صورتی بکرد بر مثال مرغی، و بدو اندر دمید، آن مرغ زنده گشت و پیرید بفرمان خدای عزوجل. و این مرغ، این خفاش است که شب پرد. و این آنست که خدای عزوجل گفت: انّی اخلق لکم من الطین کهیئۃ الطیر فانفخ فیہ فیکون طیراً بانن الله.

پس گفتند دیگر چداری؟ گفت، کوری مادر آورد بترم و پسی بترم همچنانک گفت تعالی، حکایت از او. و ابری الاکمه والابرص و احی الموتی بانن الله.

بدانستیم دیگر چه داری؟ گفت: و انبئکم، بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم. آن نیز بگفت و هم بنگر و بدو، و گفت هرچ شما دوش خورده‌اید، بگویم و آنچه فردا را باز نهاده‌اید بگویم. آن نیز بگفت و هم بنگر و بدند. و گفتند بجادوی همی کند.

۱- سوره ۲، آل عمران، آیه ۴۹.

۲- چنین است در متن اصلی و ظاهراً «نهاده‌اید» با مقام مناسب تراست.



## نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

پس گفتند دیگر چه حجت داری؟ عیسی گفت: مرده زنده کنم. چنانکه گفت عزّوجلّ حکایت از او. واحی الموتی باذن الله. گفتند اگر مرده زنده کنی آنگاه ما بتو بگرویم. گفتا بکنم کرا خواهید تازنده کنم؟ گفتند نگاه کنید تا کیست کاز دیگر آگاه باز مرده است. گفتند..... ۲. علیه السلام دیر است تا بمرده است. اکنون اگر او را زنده کنی ما بتو و بخدای تو بگرویم. ۲. عیسی گفت این برخداوند من آسانست مرا بسر گور سام برید و همه اهل بیت المقدس با او آنجا رفتند.

و چون بسر گور سام رسیدند، عیسی از دور بیستاد و دو رکعت نماز کرد و آواز داد، یا سام قم باذن الله. همانگه آن گور بشکافت و سام بن نوح سر از گور بر کرد. عیسی او را گفت: تو کیستی؟ گفت منم سام بن نوح گفت و

نسخه چاپی مصحح یغمایی  
گفت: مرده را زنده کنم چنانکه گفت: واحی الموتی باذن الله. گفتند که اگر مرده را زنده گردانی، آن گاه ما بتو بگرویم.

پس عیسی گفت که نگاه کنید تا کیست که دیر گاهست تا مرده است. گفتند که سام بن نوح، و گفتند که اگر تو او را زنده گردانی پس ما بتو بگرویم. عیسی گفت که این برخداوند من آسانست گفت که مرا بسر گور سام بری. و او را بر گور سام بردند. و جمله خلق بیت المقدس خرد و بزرگ با او برفتند تا بسر گور سام.

و چون بسر گور رسیدند، عیسی از دور بیستاد و دو رکعت نماز کرد، و خداوند خویش را بخواند و دعا کرد که: بار خداوندا بحق تو بر تو که مرا نومید نگردانی، و این سام را زنده گردانی. و حق تعالی دعای او اجابت کرد. و عیسی از دور آواز داد

۱- کذا، و ظاهراً «دیرگاد» صحیح است

۲- در وصالی از بین رفته است.

۳- املائی کلمه در متن چنین است.

## نسخه خطی چاپی مصحح یغمایی

و گفت که یا سام بن نوح قم یاذن الله . برخیز بفرمان خداوند عزوجل . در حال آن گور شکافته شد ، و سام سر از گور بر کرد . و عیسی او را پرسید که تو کیستی؟ سام جواب داد که من سام بن نوح ام و گفت که من کیستم گفت که تو عیسی بن مریمی پیغامبر خدای عزوجل . پس عیسی گفت که یا سام خواهی که تا ترا از خدای درخواهم ، تا چندگاه دیگر زنده مانی ، و در میان ما می باشی ، گفت که نا ، یا پیغامبر خدای ، که من دیگر بار طاقت تلخی جان کردن ندارم ، باید که حاجت خواهی تا هم بدان جای خویش بازگردم که بودم . و عیسی از خدا تعالی درخواست و اوهم بدان جای باز رفت که بود .

و آن مردمان گفتند که این جادوای است سخت استاد ، و بدو نگر ویدند مگر اندکی ازیشان .

## نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

من کیستم گفتا تو عیسی ابن مریم پیغامبر خدای عزوجل . عیسی علیه السلام او را گفت یا سام خواهی تا من از خدای عزوجل حاجت خواهم تا ترا یکچند زندگانی دهد تا با ما همی باشی؟ سام گفتا نخواهم یا پیغامبر خدای ، از بهر آنک من دیگر باره تلخی جان کردن نتوانم چشیدن ، کتامن بمرده ام این هزاران سالست هنوز تلخی جان کردن بحلق من اندرست . باید که تو حاجت خواهی ، تا من بهمان جای باز شوم که بودم و با بگور . عیسی حاجت خواست از خدای تعالی ، سام هم بدان جای باز شد که بود . و گور او همچنان گشت که بود و ناپیدا شد . پس مردمان گفتند این جادوی است استاد ، و بدو نگر ویدند مگر اندکی مردم .

عیسی ناگاه چنانکه هیچ خلق آگاه نشد از شهر بیرون رفت خواست که هجرت کند و جایی برود چون بدر و اوزه

## نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی  
 بیرون شد گازران را دید که همی  
 جامه شستند . عیسی ایشانرا گفت من  
 سوی خدای همی روم هیچ کس هست  
 از شما کبامن برود و با من یار باشد،  
 و مرا نصرت کند؟ ، ایشان بیست مرد  
 گازر بودند ، از آن بیست مرد دوازده  
 مرد با او برفتند و دست از آن گازری  
 برداشتند و ایشان حواریان عیسی بودند،  
 و آن حواریان عیسی دوازده تن بودند  
 و گازر را بتازی حواری گویند لانه  
 یحور اثیاب از بهر آنک او جامه  
 سپید کند و قصار نیز گویند از بهر  
 آنک او جامه قصارت کند .  
 پس این دوازده مرد با او برفتند ، و  
 چون خبر بشهر اندر شد خلق بر اثر  
 او برفتند و روی بنهادند و بیابان  
 اندر شدند . پس چون روزی چند  
 بسود خلق باعیسی گرد آمده بودند،  
 و اندر بیابانی بودند، کاجا هیچ آبادانی  
 نبود که طعام یافتندی . پس این مردمان  
 مر آن حواریان عیسی را گفتند شما  
 بعیسی نزدیک تراید ، باید که او را  
 بگوئید تا تواند کردن کخدای عزوجل

نسخه چاپی مصحح یمایی  
 و عیسی ناگاه از شهر بیرون رفت و  
 خواست که هجرت کند و جایی برود.  
 چون از دروازه بیرون شد ، و  
 بگازر کاهی رسید، و جماعتی گازران را  
 دید که جامه می شستند . و عیسی  
 ایشانرا گفت که من همی سوی خداوند  
 عزوجل خواهم رفت بهجرت، هیچ کس  
 از شما باشد که رغبت کند و بامن  
 بیاید؟ ایشان بیست مرد گازر بودند  
 و از آن بیست دوازده با عیسی برفتند  
 و دست از گازری برداشتند .  
 و گازران را بتازی حواری خوانند  
 از بهر آنکه جامه سپید کنند ، و نیز  
 قصار خوانند که قصارت کند .  
 و پس این دوازده تن با او برفتند . و  
 چون بشهر اندر خبر شد بسیاری خلق  
 نیز بر اثر او برفتند و روی بدان بیابان  
 نهادند . و چون دوسروزی رفته بود  
 خلقی انبوه برعیسی گرد آمده بودند،  
 و در میان بیابان بود ، و هیچ آبادانی  
 نبود که طعامی یافتندی . پس این  
 مردمان بدان حواریان گفتند که شما  
 بعیسی نزدیک ترید ، باید که او را

## نسخه خطی چابی مصحح یفمایی

بگویند تا با خدای تعالی بگویند تا ما را  
طعام فرستد ، یا خوانی که بران طعام  
باشد تا ما ازان بخوریم ، و دل ما  
بدان قرار گیرد که ما بطاقت رسیده ایم  
و بیش ازین بطعام ناخوردن صبر  
نمی توانیم کرد ، و ما بدان شکر کنیم.  
چنانکه گفت :

هل يستطيع ربك ان ينزل علينا مائدة  
من السماء؟ قال اتقوا الله ان كنتم مؤمنين.  
پس عیسی از خدای تعالی اندرخواست  
که بفرستد خوانی از طعام چنان که  
گفت : اللهم ربنا انزل علينا مائدة  
من السماء تكون لنا عيداً لاولنا و آخرنا؟  
پس عیسی گفت که یا مردمان این  
برخدای من آسانست و لکن اگر پس  
ازین يك كس از شما كافر شود بخدای  
تعالی ، او را عذاب کند ، عذابی چنان  
که كس را نکرده باشد . چنان که گفت :

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی  
بر ما خوانی فرستد از آسمان کبر آنجا  
طعام باشد تا ما از آن بخوریم ، تا دل  
ما آرامیده گردد ، و ما بدان شکر .  
کنیم . چنانکه خدای گفت عزوجل  
حکایت از ایشان : هل يستطيع ربك  
ان ينزل علينا مائدة من السماء قال (۱)  
اتقوا الله ان كنتم مؤمنين؟ عیسی گفت  
یا قوم این برخدای تعالی آسان است .  
و لکن پس ازین اگر يك تن از شما  
كافر گردد ، خدای عزوجل او را  
عذابی کند چنانکه هیچ كس را چنان  
نکرده باشد . چنانکه گفت : قال الله  
اني منزلها عليكم فمن يكفر بعد منكم  
فانني اعذبه عذاباً لا اعذبه احداً من  
العالمين؟ . . . . . ۵

ص ۱۶۶-۱۶۱

- ۱- در متن خطی بخط « قالوا... » ضبط شده که با توجه باصل آیه تصحیح شد .
- ۲- سورة مائده ، آیه ۱۱۲ .
- ۳- سورة مائده ، آیه ۱۱۴ .
- ۴- سورة مائده ، آیه ۱۱۵ .
- ۵- با مقایسه با متن چابی حدود يك صفحه (نیمی از صفحات ۴۳۴/۴۳۳) را ندارد .

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

نسخه چاپی مصحح یمایی

انی منزلها علیکم . الی آیه . . . .

ص ۴۳۳-۴۳۰

\* \* \*

.... ، او من تحت ارجلکم و این خسف بود ، چون قارون کبزمین فرو شد پس گفت : او یلبسکم شیعاً . این مسخ بود چون قوم عیسی که مسخ گشتند چون خوک و کبی .

پس گفت : و یدیق بعضکم بأس بعض . و این شمشیر مختلف است که بمیان خلق اندر است . و بدان روزگار هر که گناهی کردی همانکه او را عقوبت آمدی ازین چهار گونه عقوبت یکی بدو رسیدی ، یا بریشانی او نبشته پیدا آمدی .

و چون بروزگار پیغامبر صلوات الله علیه رسید او را شب معراج بر آسمان بردند ، از خدای تعالی حاجت خواست و گفت : بار خداوندا ، این چهار بلا که بر امتان پیش نهاده بودی از امتان من بردار . چنان که گفت : ربنا ولا

... او من تحت ارجلکم و این خسف بود چون قارون کبزمین فرو شد . پس گفت : او یلبسکم شیعاً و این مسخ بود چون قوم عیسی که مسخ گشتند و خوک و کبی گشتند . پس گفت :

و یدیق بعضکم بأس بعض . و این شمشیر مختلف است که میان خلق اندر است و بدان روزگار هر که او گناهی کردی همانکه او را عقوبت آمدی ازین چهار بلا یکی بدو رسیدی . اگر پشانی او نبشته پدیدار آمدی .

و چون بروزگار پیغامبر ما رسید و او را شب معراج بر آسمان بردند و از خدای عزوجل حاجت خواست گفت : یارب این چهار بلا کبر امتان پیشین نهادی از امتان من بردار . چنانکه گفت : ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا

۱- سورة انعام ۶ ، آیه ۶۵ .

۲- «اگر» در اینجا بمعنی «یا» است چنانکه در متون کهن فراوان باین معنی بکار رفته است.

## نسخه چاپی مصحح یفامی

تحمل علينا اصراً كما حملته على الذين  
من قبلنا . ربنا ولا تحملنا مالا طاقة  
لنا به . حق تعالی دعای او اجابت کرد  
و آن چهار بلا از امتان محمد برداشت  
مگر هوای مختلف و شمشیر مختلف،  
این دو بلا برداشت ، اما سخف<sup>۱</sup> و  
مسخ و سنگ باریدن و برپیشانی نشستن  
پیدا آمدن این همه حرمت پیغامبر را  
برداشت ، و این دو بلا برداشت و تا  
قیامت اندر میان خلق بماند تا بهوای  
مذهب بایک دیگر خصومت می کنند، و  
شمشیر مختلف ، تا گروهی بایک دیگر  
جنگ می کنند، و تا قیامت مخالفت این  
هر دو در میان خلق خواهد ماند .  
والسلام .

ص ۴۳۵-۴۳۴

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی  
خدای عزوجل حاجت او روا کرد و این  
چهار بلا از امت او برداشت، مگر  
هوای مختلف و شمشیر مختلف، این دو  
بلائی دیگر برداشت اما سخف و مسخ<sup>۱</sup>  
و سنگ باریدن، و بر پیشانی نشسته  
پدیدار آمدن، این همه حرمت پیغامبر  
را برداشت . و این دو بلائی دیگر بر<sup>۲</sup>  
نداشت ، ازین امت هوای مختلف و  
شمشیر مختلف برداشت ، و این دو بلا  
تا قیامت اندر میان خلق بماند تا بهوای  
مذهب همه روز جنگ و عریده همی  
کنند و شمشیر مختلف همی زنند بر دو  
گروهی تا قیامت . والسلام .

ص ۱۶۵

\* \* \*

۱- در متن اصلی «مسخ» است . و بقیاس عبارتی که بیشتر گذشت و با توجه بمعنی

تصحیح گردید .

۲- ظاهراً «سخف» باید باشد .

۳- اصل «بر برداشت» که با توجه بمعنی بصورت منفی تصحیح شد .

## نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

۱. . . بفرمود تا هرگ بدو عزیز تر بودی بامداد چون سلام اندر آمدی تا آن پتک بر سر او همی زدی تا آرام یافتی از آن درد و گفستی خدمت شما مرا اینست و من بدین از شما سپاس دارم . و پس چون این پشه آبینی نمود اندر شد، هزار سال مملکت رانده بود، پس از آن چهار صد سال بزیست با آن پشه، چون هزار و چهار صد سال تمام شد نمود بمرد و آن ملکت بدست کسی افتاد از خویشان نمود ، نامش قنطری بود . و این قنطری از پس نمود صد سال پادشایی راند و پس ازین چهار صد سال ارمنیمان را بود و پس بملوك افتاد .

و بروایتها [ی] درست آمده است از

## نسخه چاپی مصحح یغمایی

۲. . . بفرمود تا هرکی بروی عزیز تر بودی بامداد چون سلام و خدمت او آمدی آن سلاح و چماق که بر دست داشتی بر سر او زدی و او پاره‌ای آرام همی یافتی از درد، و گفستی که من از شما بدین خدمت خرسندم و خدمتی دیگر نمی فرمایم . و چون آن پشه در بینی نمود شد نمود هزار سال مملکت رانده بود، و چون پشه در بینی او بود چهار صد سال دیگر بزیست با آن پشه ، و خدمت کاران او را خدمت همین بود که هر بامداد که بخدمت رفتندی چیزی بر سر او زدندی . تا یک روز خدمت کاری خاص بامداد بخدمت شد و گریزی قوی در دست داشت و گفت که من امروز خدمتی

۱- در اینجا از نسخه متن ۱۴۵ آیه از متن عربی ساقط است و به مقیاس صفحات ترجمه تفسیر چاپ یغمایی در حدود ۲۷ صفحه هم از تفسیر فارسی افتاده است . (از صفحه ۴۶۷ تا اواخر صفحه ۴۹۴) .

۲- اواخر ص ۴۹۴ چاپ یغمایی .

۳- میم اول این کلمه کم رنگ تر از متن اصلی است و چنین بنظر می رسد که بعد بر آن افزودند و ظاهراً صورت نخستین کلمه «ملکت» بوده است . قرینه دیگری که می تواند مؤید این نظر باشد آنست که چند سطر بعد کلمه «ملکت» آمده است در نظیر همین مورد .

## نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

عبداللہ بن العباس کابین سورت الانعام مکی است و جمله همه بیکراه فرو آمده است ، مگر شش آیت از او کبمدینه فرو آمده است . و این سورت شب فرو آمده است و هفتاد هزار فریشته بودند با این سورت کبزمین آمدند ، تسبیح کنان و تهلیل کنان ، و از مکه تا بمدینه همه فریشتگان بودند و پیغامبر علیه السلام هم شب اندر کاتبان وحی را بخواند و بگفت تا بنشینند هم شب اندر . و آن شش آیت کاز او مدینی<sup>۲</sup> است ، سه از آن از اول قبل تعالواست تا آخر سه آیت و دو آیت از اول وما قدروالله است . و یک آیت از اول ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا ، است تا آخر . این شش آیت بمدینه فرود آمده است و دیگر همه بجمله بیکراه فرود آمده است بمکه . تمام شد قصه ای ابرهیم با پدرش آزر ،

نیک بکنم که اورا خوش آید . و آن گرز برفرق او زد و سرش بدو باز افتاد و آن پشه چون بجشکی (؟) شده بود و پیرید ، و نمرود بمرد و هزار و چهارصدسال مملکت براند .

پس چون او بمرد آن ملک بدست خویشی [ازان] نمرود افتاد نام او قنطری و صدسال از پس نمرود پادشاهی براند و از پس او سیصدسال ارمنیان داشتند ، پس بملوک افتاد و از آن خاندان بیرون افتاد .

و بروایت های درست آمده است که این سورت الانعام مکی است و جمله بیک بار فرو آمده است ، و بمکه فرو آمده است ، مگر شش آیت از او که بمدینه فرو آمده است . و این سورت شب فرو آمده است و هفتاد هزار فریشته با این سورت بودند که بزمین آمدند تسبیح کنان و تهلیل کنان ، و از مکه تا مدینه همه

۱- کذا.....

۲- شکل کلمه در متن بصورتی است که نوشته شده و چون نقطه نگذاشتن در این متن فراوان است احتمال می توان داد که «مدینی» باشد و یا بصورت صحیح «مدنی» است که دندانه ای اضافه دارد .



نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی  
و بانمود و اکنون آغاز کنیم سوره  
الأعراف و معنی و تفسیر آن. ان شاء الله  
عزوجل .

ص ۱۷۵

## نسخه چاپی مصحح یغمایی

پر فریشتگان بودند و پیغامبر صلی الله  
علیه هم اندر شب کاتبان وحی را بخواند  
تا بنیسنند هم اندران شب . و آن شش  
آیت که از ومدنی است، سه آیت از اول  
قل تعالواست و دو آیت از اول و ما  
قدرا الله است و یک آیت از ومن اظلم ممن  
افتتری علی الله کذبا، است تا آخر آیت  
این شش آیت بمدینه فروامده است و  
دیگر همه بیک بار بمکه فروامده است .  
والسلام ص ۴۹۵-۴۹۴

\* \* \*

۲... خدای اورا اندر یابد و ایمان او  
قبول شود .

پس جبرئیل بقهر دریا فروشد و از آن  
لئوش دریا لختی بر آورد و بدهان  
او فرو کرد تا نیز سخن نتوانست  
گفت و عاصی شد و بمرد چنانک  
خدای گفت عزوجل و علا، بسوره  
یونس اندر : الآن، وقد عصیت قبل  
و کنت من المفسدین ۴ .

۲... خدای تعالی اندر یابد و ایمان  
او پذیرفته بود.

پس جبرئیل علیه السلام پر بقهر دریا  
فرو برد و از آن گل سیاه از بن دریا  
بر آورد و در دهان فرعون فرو کرد  
تا نیز هیچ سخن نتوانست گفت و  
عاصی شد چنانکه حق تعالی در سورت  
یونس گفت: الآن وقد عصیت قبل  
و کنت من المفسدین .

- ۱- کذا، و خطاست، ضبط قرآن مجید «وما قدر و الله حق قدره» سوره ۶ ، انعام، آیه ۹۱ .
- ۲- حدود ۱۲ صفحه به مقیاس صفحات چاپ یغمائی (از ۵۱۹ تا ۵۲۱) افتادگی دارد .
- ۳- اواسط صفحه ۵۲۱ چاپ یغمائی .
- ۴- سوره یونس ۱۰ ، آیه ۹۱ .

چون این آیت فرا جبرئیل داد تا به پیغامبر آورد گفت: یا رسول الله ازین همه قرآن کبتو آوردم از هیچ بدان شادی نشدم کازین آیت کخدای گفت عَزَّوَجَلَّ : فَلَما رَاو بَاَسْنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّه وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ . فَلَما يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاو بَاَسْنَا سَنَةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ۱ . وزین دیگر آیت کیگفت: الْاِن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَمَنْ كُنْتَ مِنَ الْمَفْسُورِينَ .

پیغامبر گفت چرا یا جبرئیل ؟

گفت از بهر آنک دوتن را دشمن داشتم بر زمین . یکی ابلیس کاو عاصی شد و آدم را سجده نکرد و دیگر فرعون که خدایی دعوی کرد و چون غرقه خواست شدن این سخن ایمان بر زفان او برفت ، و من از خشم آنک ترسیدم که رحمت خدای او را اندر یابد ... از آن روز باز ، همی ترسیدم ، گفتم باشد که ایمان او

چون امر بجبریل داد تا پیغامبر آورد گفت: یا رسول الله این همه قرآن که بتو آوردم از هیچ آیت بدان شادی نشدم که ازین آیت که خدای تعالی گفت: «فَلَمَّا رَاو بَاَسْنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّه» . الی آخر الایه .

پیغامبر علیه السلام گفت یا جبریل چرا؟ گفت از بهر آن که دوتن را دشمن داشتم اندر زمین . یکی ابلیس علیه اللعنه که بخدای عزوجل عاصی شد و آدم را سجده نکرد ، دوم فرعون که دعوی خدایی کرد و چون غرقه خواست شد این کلمت ایمان بر زبان او برفت ، و من از خشم آن گل بدهان او فرو کردم ، ترسیدم که رحمت خدای او را اندر یابد و از آن روز باز همی ترسیدم ، گفتم نباید که آن روز ایمان فرعون پذیرفتست اکنون چون این دو آیت بفرستاد ایمن شدم که خدای عزوجل بوقت مرگ ایمان هیچ کافر نپذیرد .

### گفتار در باب پیغامبر

۱- سوره مؤمن ، ۴۰ ، آیه ۸۴ ، ۸۵ .

۲- ظاهراً حرفی مانند «و» در وصالی از بین رفته است .

## نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی پذیرفته است و ... تعالی از بهر او عذاب کند. اکنون چون این آیت بفرستاد ایمن شدم ... عزوجل بوقت مرگ ایمان هیچ کافر نپذیرد . پس فرعون . . . ۲. شدند ، و آن روز از بنی اسرائیل . . . ۲. دیگر نزدیک آمده بود ، موسی آن روز نیت روزه کرد آن مقدار کماز روز مانده بود، خدای عزوجل آن نیت از او بپذیرفت و این روز عاشورا بود و جهودان این روز عاشورا روزه واجب بینند. و این قصه کفرعون و سپاه او بر سر آب آمدند و بنی اسرائیل ایشانرا بدیدند، و حدیث گوساله و سامری بدیدند، و حدیث گوساله و سامری کس ازین آید همه گفته آمده است تمامی بسورة البقره، و لختی نیز بسورة المایده گفته آمده است . و بالله التوفیق والعصمة من الزلزل . و باز گشتیم بقرآن .

ص ۲۳۴

نسخه چاپی مصحح یفماپی پس فرعون و قومش جمله غرقه شدند و هلاک شدند . و آن روز آن بنی اسرائیل هیچ خلق طعام نخورده بودند و وقت نماز دیگر نزدیک آمده بود، و موسی آن روز نیت روزه کرد آن مقدار که مانده بود، و خدای عزوجل آن نیت از او بپذیرفت و آن روز عاشورا بود، و جهودان این روز عاشورا روزه داشتن واجب دانند. و این قصه که فرعون و سپاهش بر سر آب اوفتادند و بنی اسرائیل ایشانرا بدیدند و ایمن شدند، و حدیث گوساله و سامری و این قصه تمامی در سورة البقره گفته آمد. والسلام .

ص ۵۳۲-۵۳۱

- ۱- چند کلمه در وصالی از بین رفته است .
- ۲- کلماتی چند در وصالی از بین رفته است .
- ۳- در متن چاپی «نخوده» که قیاساً تصحیح شد .

\* \*

و لما جاء موسى لميقاتنا و كلمه ربه قال رب ارنى انظر اليك قال لن ترانى  
ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانى فلما تجلى ربه للجبل  
جعله دكاً وخر موسى صعقاً فلما أفاق قال سبحانك تبت اليك وانا اول المؤمنين.

سوره ۷ اعراف، آیه ۱۴۳

نسخه چاپی مصحح یفماهی

قصه خواستن موسی علیه السلام دیدار  
ایزد عز و علا .

و این قصه چنان بود که بدان وقت که  
موسی علیه السلام از فرعون برست،  
و فرعون غرقه شد، و موسی از دریا  
بگذشت، جبریل علیه السلام بیامد، و  
موسی را بمیقات خواند. و گفت خدای  
باتو سخن خواهد گفت، و توریت ترا  
خواهد داد و شریعتها خواهد فرمود،  
تا امتان تو آنرا بکاردارند و فرمان  
برند .

موسی بمیثاق شد و چهل روز روزه  
داشت. و پس از آن بطور سینا شد و

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

۱۰۰۰۰

و این قصه چنان بود که بدان وقت که  
موسی از فرعون برست، و فرعون غرقه  
شد، و موسی از آن سوی دریا شد  
جبرئیل آمد و موسی را بمیقات خواند،  
و گفت خدای عزوجل با تو سخن  
خواهد گفتن، و توریت ترا خواهد  
دادن و شریعت خواهد فرمودن تا امت  
تو آنرا بکاردارند و فرمان برند .  
و موسی بمیقات ۲۰۰۰ چهل روز روزه  
داشت. و پس از آن بطور سینا شد و  
خدای عزوجل سخن ۲۰۰۰ بشنوانید و  
نخستین سخن که خدای عزوجل با

۱- ظاهر آ در اینجا عنوان قرار داشته که در وصالی از بین رفته است .

۲- زیر برش صحافی رفته است .

## نسخه چاپی مصحح یشایی

ایزد تعالی سخن خویش اورا بشنوانید. و اول سخن که خدای تعالی باموسی گفت این بود که: وما اعطاك عن قومك یاموسی؟<sup>۱</sup> پس چون موسی سخن خدای عزوجل...<sup>۲</sup> آرزوا آمدش دیدار او وطبع مردمان را بران نهاده اند و بشریت...<sup>۳</sup> ساخته اند که سر سخن کبشود که آن خوش آیش بدل

...<sup>۴</sup> سخداوند سخن را بیند تا آن سخن جای گیرتر...<sup>۵</sup> موسی کار کرد گفت یا رب همچنانک...<sup>۶</sup> دیدار خویش مرا بنمای چنانک گفت حکایت رب ارنی انظر اليك قال؛ لن ترانی ولكن انظر الی الجبل...<sup>۷</sup> گفت یا موسی تو مرا بچشم فانی...<sup>۸</sup> نگر اگر کوه طاقت دارد دیدار مرا کان...<sup>۹</sup> خواست کبرهان...<sup>۱۰</sup> انظر اليك . قال لن ترانی، ولكن انظر

پس آن بشریت بر موسی کار کرد وگفت یارب همچنان که سخن خویش مرا بشنوانیدی دیدار خویش نیز مرا بنمای، چنان که گفت: رب ارنی انظر اليك . قال لن ترانی، ولكن انظر

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی  
موسی گفت این بود وما اعطاك<sup>۱</sup> عن قومك یاموسی؟<sup>۲</sup> پس چون موسی سخن خدای عزوجل...<sup>۳</sup> آرزوا آمدش دیدار او وطبع مردمان را بران نهاده اند و بشریت...<sup>۴</sup> ساخته اند که سر سخن کبشود که آن خوش آیش بدل

...<sup>۵</sup> سخداوند سخن را بیند تا آن سخن جای گیرتر...<sup>۶</sup> موسی کار کرد گفت یا رب همچنانک...<sup>۷</sup> دیدار خویش مرا بنمای چنانک گفت حکایت رب ارنی انظر اليك قال؛ لن ترانی ولكن انظر الی الجبل...<sup>۸</sup> گفت یا موسی تو مرا بچشم فانی...<sup>۹</sup> نگر اگر کوه طاقت دارد دیدار مرا کان...<sup>۱۰</sup> خواست کبرهان...<sup>۱۱</sup> انظر اليك . قال لن ترانی، ولكن انظر

۱- کلمات «ما اعطاك» در وصالی از بین رفته بود و از کلام الله مجید نقل شد .

۲- سوره ۲۰ ، طه ، آیه ۸۳ .

۳- در صحافی از بین رفته است .

۴- این کلمات از آیه «قال رب ارنی انظر اليك قال . . .» هنگام وصالی در متن اصلی

از میان رفته است و از کلام الله مجید نقل شد .

۵- سوره الاعراف ، ۷۶ ، آیه ۱۴۳ .

## نسخه چاپی مصحح یغمایی

الی الجبل .  
گفت: بکوه نگر اگر کوه طاقت دیدار  
مرا دارد که آن سنگ است تو نیز  
بتوانی دید. چنان که گفت: ولکن انظر  
الی الجبل فان استقر مکانه فسوف  
ترانی<sup>۱</sup>. پس خدای عزوجل خواست  
که برهان خویش مرورا بنماید تا  
بداند که او بچشم فانی مبرافی را  
بنتواند دیدن .

و در پیش موسی یکی کوه بود سخت  
بزرگ، پس خدای تعالی تجلی کرد و  
آن کوه بدان بزرگی .

چنین گویند که جزوی از جزوهای  
نورخویش بران کوه او کند و کوه  
طاقت آن نداشت، و بطرکید، و بشش  
پاره بیود . چنان که گفت: فلما تجلی  
زبه للجبل جعله دکا. و آن کوه بزمین  
شام بود و هر شش پاره بزمین حجاز  
افتاد و سه از آن بمکه افتاد و سه بمدینه

## نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

واندر پیش موسی یکی کوه بود سخت  
بزرگ، پس خدای عزوجل تجلی کرد  
بر آن کوه

چنین گویند جزوی از جزوها [ی]  
نور خویش بر آن کوه برافکند کوه  
بر خویشتن بطرکید، و بشش تخت  
گشت . چنانک گفت: فلما تجلی ربه  
للجبل جعله دکا. و کوه کبشش تخت  
گشت بزمین شام بود هر شش بزمین  
حجاز افتاد، سه از آن بمکه افتاد و  
سه بمدینه افتاد از آن هریکی امروز  
کوهی بزرگ است و اما آنچه بمکه  
افتاد کوه ثبیر است و حرا است و  
عارونست هر سه از آن کوه است کبطرکید  
از هیبت تجلی ایزد جل جلاله و  
کوهها [ی] مدینه احد است و رضوی  
است و رمانست و این سه دیگر هم  
از انست .

پس موسی بدان کوه نگرست آن تجلی<sup>۲</sup>

۱- سوره اعراف ۷ آیه ۱۴۳ .

۲- ظاهراً کلمه «بدید» که در متن چاپی یغمائی بعد از «تجلی» آمده ضرورت دارد و  
از متن خطی افتاده است چه بی آن معنی تمام نیست .  
۳- این قسمتها در صحافی از بین رفته است .

نسخه خطی کتابخانه استان قدس رضوی  
 بیفتاد... ۱... تعالی: وخرّ موسی صعقاً  
 و موسی آن نه... ۱... اگر موسی آن  
 دیدی که کوه دیده بود... اش آمد  
 و دانست که خطا کرد. و چیزی... ۱...  
 گفت پاکی تو خداوند توبه کردم .  
 و از آنک... ۱... عزوجل گفت هم  
 ... ۱... فلما افاق قال سبحانک تبت الیک  
 و انا اول المؤمنین؟ و این قصه معروفست  
 و موسی... ۱... را که ایزد تعالی وعده  
 دیدار خویش... ۱... موسی آنچه؟  
 خواست از پیش وقت خواست... ۱...  
 نرسید، و گرنه دیدار خدای مومنانرا  
 واجب است . چنانکه پیغامبر گفت  
 علیه السلام : سترون ربکم کما ترون  
 القمر لیلة البدر. گفت همچنان که ماه  
 را بیند شب چهارده کهر که شب  
 چهارده ماه را بیند داند بی گمان کان  
 ماهست. همچنان ماه را بیند بی چون

نسخه چاپی مصحح یغمای  
 افتاد، و هر یکی ازان امروز کوهی  
 است بزرگ .  
 بمکه یکی ثبیر است و یکی حی؟ است  
 و یکی عارون است. این هر سه ازان کوه  
 بزرگ است که آن روز از هیبت تجلی  
 حق تعالی بطرکید. و کوههای مدینه،  
 و آن سه پاره که بمدینه افتاد یکی  
 احداست و یکی رضوی است و یکی  
 رمان است و این هر سه کوه هم ازان  
 است . پس [موسی] بدان کوه نگرست،  
 و آن تجلی بدید، بیوفتاد ، و بیهوش  
 گشت . چنانکه گفت : « وخرّ موسی  
 صعقاً». موسی آن ندیده بود که کوه  
 دیده بود و موسی از کوه بترسید .  
 و چون باهوش آمد دانست که خطا  
 کرده بود ، و چیزی خواسته بود که  
 طاقت آن نداشت، و گفت که پاکی تو  
 خداوند! و توبه کردم و ازان باز گشتم،

۱- مطالب قسمتهای خالی در صحافی از بین رفته است .

۲- کلمات «سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین» در متن اصلی بعلت صحافی از بین رفته بود که از کلام الله مجید نقل شد . سوره ۷ ، اعراف ، آیه ۱۴۳ .

۳- از اینجا یک سطر از پائین صفحه در صحافی از میان رفته و فقط همین دو کلمه اخیر برجای مانده است . { خطاست و صحیح آن «حرا» می باشد .

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی  
و بی چگونه و بی گمان بدانید کان  
خدای است و او را همی بینید .

پس موسی دیدار خداوند خواست و  
هنوز محمد اندر اصلاب پدران بود،  
از دیدار محروم ماند، گفت نه من  
وعده کرده‌ام که محمد رسول من  
مرا نبیند هیچ کس مرا نبیند ، و  
وعده‌ی دیدار اندر بهشتست نه اندر  
سرای دنیا .

نسخه چاپی مصحح یغمایی  
ومن نخستینم از مومنان. چنان که  
گفت: «فلما افاق، قال: سبحانك تبت  
اليك و انا اول المومنين» و این قصه  
معروف است . و موسی از بهر آن  
خدای را نتوانست دید که ایزد تبارك  
و تعالی وعده دیدار خویش مومنان را  
در سرای آخرت کرده است نه اندر سرای  
دنیا و موسی آنچه خواست از پیش  
وقت خواست، از بهر آن بدان نرسید،  
و اگر نه دیدار خدای عزوجل مومنان  
را واجب است که خدای را ببیند اندر  
ان جهان . چنان که پیغامبر گفت  
عليه السلام : سترون ربکم کما ترون  
القمر ليلة البدر . گفت خدای را  
ببینند همچنان که ماه را ببینند  
در شب چهاردهم کی در شب چهاردهم  
ماه را ببینند یقین داند بی گمان که آن  
ماه است. همچنان مومنان نیز خدای  
عزوجل را ببینند در آن بی گمان و  
یقین دانند که آن خدای عزوجل است  
که می بینند بی چون و بی چگونه .  
پس چون موسی در دنیا دیدار خدای  
خواست و هنوز محمد صلوات الله علیه

و اما این آیت کگفت: فلما تجلی ربه  
للجبل ای تجلی امر ربه ، این



## نسخه خطی چاپی مصحح یفمایی

در صلب پدران بود، از دیدار محروم ماند، گفت نه من وعده کرده‌ام که تابنده من محمد دیدار مرا نبیند هیچ کس دیگر دیدار مرا نبیند، و وعده دیدار من در بهشت باشد، در دنیا کس نبیند.

اما این که خدای عزوجل گفت: فلما تجلی ربه للجبل جعله دكا ای فلما تجلی امر ربه. این همچنان که گفت: هل ينظرون الا ان ياتيه الله في ظلل من الغمام؟ ای الا ان ياتي امر الله. و دیگر جای گفت: او ياتي ربك یعنی او ياتي امر ربك. و این را نظیر بسیار است. باز گشتیم بقرآن.

ص ۵۳۷-۵۳۴

## نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

همچنانست گفت: هل ينظرون الا ان ياتيه الله في ظلل من الغمام الا ان ياتي امر الله... او ياتي ربك. یعنی او ياتي امر ربك. و این را اندر قرآن نظیر...

ص ۲۴۰

\* \*

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٍ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ .

سورة الأعراف ۷ آیه ۱۵۹

قصه آن قوم از امت موسی علیه السلام که بحق بودند

قصه آن گروه از قوم موسی کی بر حق بودند.

۱- سورة البقره ۲، آیه ۲۱۰ .

۲- کلماتی زیر برش صحافی رفته است .

## نسخه خطی چاپی مصحح یفتمانی

اما این آیت که خدای تعالی گفت :  
ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه  
یعدلون. واین قوم گروهی اند از بنی  
اسرائیل از سبطی از آن دوازده سبط که  
بودند .

گروهی گویند از آن دوازده سبط نه  
سبط ونیم ایشان اند. چنان که گفت هم  
اندرین سورت: وقطعناهم فی الأرض  
امماً منهم الصالحون ومنهم دون ذلك،  
و بلوناهم بالحسنات والسیئات لعلهم  
یرجعون. اما این آیت که گفت: منهم  
الصالحون ایشان بمشرق بودند از پس  
ناحیت جین (?) آنجا که آفتاب برآید،  
از پس رودی که آن رود ریگ روانست  
و نام آن رود اردوانست، و این نه سبط  
ونیم آنجا بودند، و دو سبط ونیم بهم  
جهان پراکنده بودند. و این نه سبط و  
نیم بودند که خدای عزوجل گفت :  
منهم الصالحون . و این دو سبط ونیم که  
گفت: ومنهم دون ذلك. این جهودان  
اند که همی بینی ایشان را. و این که

## نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

اما این آیت که خدای گفت عزوجل  
وجل: ومن قوم موسی امة یهدون  
بالحق وبه یعدلون . این گروهی اند  
از بنی اسرائیل از قوم موسی از هر  
سبطی از آن دوازده سبط کبرندند .  
و گروهی گویند خود از آن دوازده  
سبط نه سبط ونیم ایشانند. چنانکه  
گفت عزوجل هم اندرین سورت :

وقطعناهم فی الأرض امماً منهم الصالحون  
ومنهم دون ذلك، و بلوناهم بالحسنات  
والسیئات لعلهم یرجعون. اما این که  
گفت : منهم الصالحون این آنند که  
گفت: ومن قوم موسی امة یهدون  
بالحق وایشان به مشرق بودند از پس  
ناحیت چین آنجا که آفتاب از آنجا  
برآید، از پس رودی که نام آن رود  
ریگ روانست و نام آن رود اردف  
است و این که گفت: ومنهم دون ذلك.  
این جهودان اند که همی بینی ایشان را.  
و این که گفت: و بلوناهم بالحسنات ،  
آن بودند که ایشانرا نعمت داد و ملکت

نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی  
 داد والسیات آن بودند که بخت نصر  
 را برایشان گماشت تا ایشانرا بکشت  
 و خان و مان ایشان بکند و از جایهای  
 خویش بیفکنندشان.  
 اکنون گروهی اند که بودند از ایشان  
 و بر راه راست بودند از قوم موسی ،  
 و از پس رود ریگ روان بود کنام  
 او رود اردف است از سوی مشرق از  
 پس چین .

و عبدالله بن العباس همی روایت کند  
 از پیغامبر صلی الله علیه که او گفت آن  
 شب که مرا با آسمان بردند جبرئیل مرا  
 سوی ایشان برد بیازگشتن و ایشان  
 با پیغامبر سخن .....  
 ص ۲۵۲

## نسخه جایی مصحح یغمایی

گفت : و بلوناهم بالحسنات والسیات  
 آن بودند که ایشان را ملکت داد و  
 سیئات آن بودند که بخت النصر را بر  
 ایشان گماشت تا ایشان را بکشت و خان  
 و مان ایشان بکند و از خانهاشان بیو کند.  
 اکنون گروهی گویند ایشان بر راه  
 راست بودند از قوم موسی و از پس  
 رود ریگ روان بودند که نام آن  
 اردوان است از سوی مشق از پس چین.  
 و عبدالله بن العباس روایت کند از  
 پیغامبر علیه السلام که او گفت که آن  
 شب که مرا با آسمان بردند جبرئیل مرا  
 پیش ایشان برد بیازگردیدن، و ایشان  
 با پیغامبر صلی الله علیه وسلم سخن  
 گفتند، ....

ص ۵۴۲-۵۴۱



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی